

طرح هلال شیعی:

اهداف، موانع و پیامدها

دکتر حسین پوراحمدی / جمال جمالی

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی / کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

طی سال‌های گذشته، رویدادهای گوناگونی در خاورمیانه منجر به افزایش نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه شده است، به طوری که برخی کشورهای منطقه و نیز قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خصوص افزایش اقتدار شیعیان و «طرح هلال شیعی» ابراز نگرانی کرده‌اند. از نگاه آنان ایران تلاش دارد با ایجاد یک بلوک شیعی در منطقه، بر قدرت خود بیفزاید و آن را علیه منافع کشورهای سنی و نیز منافع منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی به کار گیرد؛ اما واقعیت این است که با در نظر گرفتن موانع جدی بر سر راه ایجاد این بلوک و نیز تهدیدهای ناشی از ایجاد و پیگیری احتمالی طرح هلال شیعی ادعا شده از سوی برخی عناصر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در پشت طرح تهدید هلال شیعی، اهداف و سیاست‌های دیگر کشورهای مخالف جمهوری اسلامی ایران نهفته است.

اهداف آمریکا و کشورهای عربی از طرح تهدید هلال شیعی چیست؟ این طرح با چه موانع و چالش‌هایی روبروست؟ در این مقاله ادعای طرح هلال شیعی، موانع ایجاد احتمالی هلال شیعی، اهداف آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی از طرح هلال شیعی و چالش‌های ایران در صورت ایجاد احتمالی هلال شیعی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: ایران، خاورمیانه، طرح هلال شیعی، طرح خاورمیانه بزرگ، آمریکا، اسرائیل، عربستان سعودی.

مقدمه

اقدام نظامی امریکا علیه عراق از ۱۹ مارس ۲۰۰۳ و فروپاشی حکومت صدام که در راستای سیاست اعلام مبارزه با تروریسم انجام گرفت، نه تنها باعث تشدید روند قدرت‌گیری و استحکام بیش از پیش موضع جمهوری اسلامی ایران - که با سقوط طالبان در افغانستان آغاز شده بود - گردید، بلکه شیعیان عراق نیز توانسته‌اند قدرت اصلی در تعاملات سیاسی - امنیتی این کشور را بر عهده بگیرند. این وقایع در کنار جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان و اسرائیل که باعث تبدیل حزب‌الله به یک بازیگر مهم و تأثیرگذار منطقه‌ای شد، به سهم خود به قوت گرفتن نقش و نفوذ ایران در تحولات منطقه خاورمیانه کمک کرد. این اتفاقات باعث شده است برخی مقامات کشورهای منطقه، نسبت به افزایش اقتدار شیعیان و به‌ویژه ایران اظهار نگرانی کنند. آنها معتقدند اقدامات منطقه‌ای امریکا، ناخواسته منجر به قدرت‌گیری ایران شده است و ادعا می‌کنند ایران نیز از این فرصت تاریخی نهایت بهره را برده است و با حمایت‌های بی‌دریغ خود از گروه‌ها و احزاب شیعی عراق و لبنان، در نظر دارد با ایجاد بلوکی شیعی در منطقه، بر قدرت خود بیفزاید و آن را علیه منافع کشورهای سنی و نیز منافع منطقه‌ای ایالات متحده و رژیم صهیونیستی به کار گیرد؛ اما با در نظر گرفتن موانع و نیز تهدیدهای مختلف ایجاد و پیگیری طرح هلال شیعی ادعا شده از سوی برخی عناصر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، در پشت طرح تهدید هلال شیعی، اهداف و سیاست‌های دیگر نهفته است؛ بر این اساس، نگارندگان این مقاله سعی دارند ضمن بررسی مختصر ادعاهای مربوط به شکل‌گیری هلال شیعی، به دنبال پاسخ به این پرسش‌ها باشند که اهداف امریکا و کشورهای عربی از طرح تهدید هلال شیعی چیست؟ و این طرح با چه موانع و چالش‌هایی روبروست؟

فرضیه مقاله حاضر چنین است: هلال شیعی: ۱. اساساً با موانع جدی روبروست؛ ۲. ابزاری است برای برتری جویی‌های منطقه‌ای امریکا در عرصه اقتصادی - سیاسی و نیز حفظ منافع و امنیت وجودی اسرائیل در خاورمیانه؛ ۳. ابزاری است برای تضمین تداوم حکومت‌های محافظه‌کار سنی منطقه.

بخش اول این مقاله، به ادعاهای مطرح‌شده در خصوص طرح هلال شیعی و نیز موانع ایجاد احتمالی هلال شیعی اختصاص دارد. بخش دوم، اهداف ایالات متحده امریکا و منافع رژیم صهیونیستی در ارتباط با طرح هلال شیعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش سوم این مقاله بر اهداف برخی کشورهای عربی به‌ویژه عربستان سعودی در این رابطه تمرکز دارد. بخش چهارم و پایانی این مقاله نیز به چالش‌های جمهوری اسلامی ایران در صورت ایجاد احتمالی هلال شیعی می‌پردازد.

۱. ادعای طرح هلال شیعی و موانع تحقق آن

عمدتاً بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ م، برخی معتقد به شکل‌گیری ژئوپلیتیک شیعه در تقابل با ژئوپلیتیک سنی می‌باشند و مدعی‌اند: ایران به عنوان قوی‌ترین کشور شیعی منطقه، به دنبال استفاده از این واقعیت برای پیشبرد اهداف و منافع ملی خود می‌باشد. مطابق این دیدگاه که هم از سوی برخی سیاست‌گذاران و هم کارشناسان مطرح شده است، احیای شیعه، نویددهنده شکل‌گیری یک خاورمیانه جدید حول شکاف مذهبی شیعه و سنی است. شاید آن زمانی که کاخ سفید در پی اجرا و تدارک طرح خاورمیانه بزرگ بود، فکر نمی‌کرد نفوذ ایران و شیعیان بیش از گذشته شود؛ اما برگزاری انتخابات در عراق و شورای قانونگذاری فلسطین و تحولات لبنان و نیز وقوع جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله - اسرائیل، اوضاع منطقه را تغییر داد.

این مسایل و اتفاقات، مورد توجه بسیاری از سیاستگذاران از یک سو و اندیشمندان از سوی دیگر قرار گرفت. در این رابطه، دو ادعا به طور همزمان مطرح شد: نخست اینکه قدرت‌گیری شیعیان در منطقه منجر به شکل‌گیری یک بلوک شیعی شده است و دوم، این بلوک شیعی توسط تهران هدایت خواهد شد (Walker, 2006) در همین رابطه، ملک عبدالله پادشاه اردن ادعا کرد: «نتیجه اصلی جنگ در عراق، شکل‌گیری یک "هلال شیعی" (Shia Crescent) تحت سلطه ایران بوده است». از دیدگاه او:

اگر احزاب یا سیاستمداران طرفدار ایران، بر دولت جدید عراق مسلط شوند، یک هلال جدید شامل جنبش‌ها یا حکومت‌های مسلط شیعه از عراق، سوریه و لبنان ظاهر خواهد شد که موجب برهم زدن موازنه قوای موجود میان شیعه و سنی شده، چالش جدیدی برای منافع امریکا و متحدانش خواهد بود ... برنامه‌ریزان استراتژیک در دنیا باید در مورد این احتمال آگاهی داشته باشند (Wright & Baker, 2004)

چند ماه بعد در سپتامبر سال ۲۰۰۵، وزیر خارجه عربستان سعودی در سفر به امریکا از نگرانی دولت متبوعش در مورد آن چیزی که وی «تحویل عراق به ایران» در نتیجه حمله امریکا به این کشور نامید، سخن راند (Ehteshami & Zweiri, 2007, p. 133) سپس در ماه آوریل ۲۰۰۶، رئیس‌جمهور مصر طی مصاحبه‌ای با تلویزیون العربیه، اظهار داشت: «شیعیان [کشورهای عربی] بیشتر به ایران وفادارترند تا به کشورهای که در آن زندگی می‌کنند» (Walker, Opct, p. 61) وی اظهار داشت: «ایران بر شیعیان عراق که ۶۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، نفوذ دارد» (AL - Jazeera News, April 2006, 21)

اندیشمندان و محققان نیز در تفسیر تبعات اشغال عراق ۲۰۰۳ توسط نیروهای امریکایی، از پدیده قدرت‌گیری شیعیان نام برده، برای توصیف این پدیده از مفاهیمی چون «احیای شیعه» (Shia Revival)، «خیزش شیعه» (Shia Rising)، «پان شیعیسم» (Pan - Shiism)، «بین‌الملل شیعه» (Shia International)، «رنسانس شیعه» (Shia Renaissance)، «بلوک شیعه» (Shia Bloc)، «امپراتوری شیعه» (Shia Empire)، «شیعیتستان» (Shiitestan) و «بیداری شیعه» (Shia Awakening) استفاده کرده‌اند.*

در خصوص موانع شکل‌گیری هلال شیعی، نکات چندی حایز اهمیت است. تاکنون نشانه‌ای به دست نیامده که نشان دهد دروزی‌های سوریه به یک ژئوپلیتیک شیعی رهبری شده از سوی ایران، علاقه ویژه‌ای داشته باشند. «علویان سوریه، شیعه نیستند و حتی رابطه بدی بین شیعیان و علویان وجود دارد؛ پس

* برای آگاهی بیشتر، ر.ک به:

- Ehteshami, Anoushirvan *The Middle East: Between Ideology and Geopolitics*, in Mary Buckley and Robert Singh, Eds, *The Bush Doctrine and the war on Terrorism* (London: Routledge), 2006.
- Ehteshami, A. and Mahjoob Zweiri; *Iran and the Rise of Its Neoconservatives* (London: T13. Tauris), 2007.
- Escobar, Pepe; *Shiitestan*, in Michel Korinam and John Laugland, Eds, *Shia Power: Next Target Iran?* (London: Vallentine Mitche; Academic, 2007.
- Nasr, Vali, *The Shia Revival: How Conflicts within Islam Will Shap the Future*, (Newyork: w. w. Norton & Company), 2006.
- Takeyh, Ray; *Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic* (New York: Times Book), 2006.
- Terhalle, Maximilian ; "Are the Shia Rising?"; *Middle East Policy*, XIV, 2, Summer.

چطور می‌توان به نظریهٔ هلال شیعی ادعاشده توسط ملک عبدالله اعتقاد پیدا کرد» (Ajami, 2006, Third Panel).

از یک سو اکثریت جمعیت مسلمان سوریه را اهل سنت تشکیل می‌دهند و علویان تنها سیزده درصد را شامل می‌شوند و از سوی دیگر، در مورد اینکه بتوان علویان را شیعه نامید، اتفاق نظر وجود ندارد؛ همچنین شاهد بودیم با آغاز دوران صلح در خاور نزدیک (اسرائیل و فلسطین) اختلاف نظر بین تهران و دمشق مشخص شد. کشور سوریه در سال ۱۹۹۱ در همایش صلح مادرید شرکت کرد که این اقدام، ایران را شوکه کرد؛ تا آن حد که مطبوعات ایرانی به این حرکت سوریه تاختند و آن را «کمپ دیوید سوریه» نامیدند (کرمی، ۲۰۰۶). علی‌رغم انتقادات سوریه از قرارداد اسلو و قرارداد صلح بین کشور اردن و اسرائیل در سال ۱۹۹۴، این کشور در سال‌های ۱۹۹۵، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ بدون هماهنگی با ایران، با کشور اسرائیل سر میز مذاکره نشست. این گفتگوها حتی تا یک قدمی صلحی پایدار بین اسرائیل و سوریه پیش رفت که در عمل، سوریه را در مقابل ایران قرار داد. انوشیروان احتشامی نیز معتقد است: در منطقه همه به آسیب‌پذیری دمشق و حتی ناتوانی رهبری آن در حل مسایل و مشکلات داخلی خود، بدون حمایت غرب اذعان دارند و ایران باید احتمال تسلیم شدن سوریه در برابر فشارهای خارجی و تن دادن این کشور به روابط کامل با اسرائیل را بپذیرد (Ehteshami, 2004. p.179-195) این وضعیت تا آنجا پیش رفت که نماینده رسمی سوریه در واشنگتن از احتمال صلح سوریه و اسرائیل در سال ۲۰۰۹ خبر داد و اینکه این صلح دیگر فرصتی برای ادامه مقاومت اسلامی از جمله از سوی حماس و حزب‌الله لبنان علیه اسرائیل به جا نمی‌گذارد (سایت بازتاب، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۸).

در مورد لبنان نیز، ذکر دو مورد ضروری است: یکی تنوع زبانی، نژادی، قومی و مذهبی که حتی مانعی اساسی برای تشکیل یک دولت ملی قوی در لبنان در سال‌های اخیر بوده و دیگری حضور و نفوذ شدید قدرت‌های فرامنطقه‌ای در بدنه حکومتی لبنان است. واقعیت آن است که حزب‌الله و شیعیان، بخشی از جمعیت لبنان را تشکیل می‌دهند که به تنهایی نمی‌توانند دولت ملی تشکیل دهند؛ از سویی دیگر شاهد تعارضات و اختلاف‌نظرها، حتی بین شیعیان لبنان در قالب دو گروه جنبش امل و حزب‌الله بوده‌ایم. در حالی که اتحاد خود شیعیان لبنان با علامت سؤال بزرگی مواجه است، چگونه اتحاد این شیعیان در قالب هلال شیعی متصور خواهد بود؟

در ارتباط با عراق، ابتدا باید خاطر نشان کرد: ایران و عراق هنوز روی یک پیمان واقعی صلح گفتگو نکرده‌اند. مناقشات بسیاری برای حل و فصل بین دو کشور باقی مانده است. از نظر گلاسنر، ناسیونالیسم بر مردم عراق تأثیر بیشتری نسبت به مذهب دارد. از دیدگاه وی، تنوع قومی عامل مهمی در بروز جنگ، مخدوش شدن مرزها و حتی گاه شکل گرفتن مرزهاست (صحفی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲). در این راستا، در حالی که ایران و عراق دارای پیوندهای مذهبی و فرهنگی مشترک و طولانی هستند، با این حال باز هم شاهد تفاوت‌های مهمی بین مردمان آنها هستیم که از آن جمله، می‌توان جدایی‌های پارس و اعراب را نام برد (Kemp, 2005).

هر کجا وفاداری شیعیان نسبت به دولت، جای تردید و ترس داشته است، ناسیونالیسم ثابت کرده قدرت و سنگینی بیشتری نسبت به مذهب دارد؛ برای مثال می‌توان به جنگ ۱۹۸۱-۱۹۸۸ ایران - عراق اشاره کرد که در آن شیعیان عراق با ایرانیان جنگیدند (Terhalle, 2007, p. 74) در نتیجه می‌توان ادعا کرد:

هرچند مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق، با ايران رابطه‌ى نزديک تاريخى دارد و به همين خاطر اين گمان مى‌رود که مجلس اعلى، کانال اصلى نفوذ ايران در عراق باشد، ولى به دليل همين مسئله ناسيوناليسم، اين گروه سياسى به‌عنوان مشهورترين و محبوب‌ترين گروه شيعى عراق، به خاطر روابط گذشته‌اش با ايران، از سوى بسيارى، با رنجش و دلخورى مواجه شده است که نمونه‌ى آن در نتايج انتخابات استانى عراق در ابتداى سال ۲۰۰۹ و پيروى برتر و اکثریت «حزب الدعوه» به رهبرى نورى المالکى، نخست وزير اين کشور بر مجلس اعلى بود.

اصولاً به دليل نقش و تأثير عامل و متغير ناسيوناليسم بوده است که ولى نصر ادعا کرد: نمونه‌ى عراق بيشتر مى‌تواند جوامع شيعى ساير کشورها را تحريك کند (Nasr, 2006, p.179). نويسندگان معتقدند: ناسيوناليسم و عنصر عربى - سنى در مقابل عنصر فارسى - ايرانى اساساً یک متغير منفى قوى در راه تشکيل یک چنين جبهه‌بندى‌هاى در منطقه است و اين موضوعى است که مدعيان ظهور هلال شيعى به‌خوبى به آن واقفند. به نظر مى‌رسد در بحث منافع بين شيعيان عراق و ايران، منافع کشور ايران و کشور عراق حرف آخر را مى‌زند و حکومتگران و حتى توده‌هاى دو طرف حاضر نخواهند شد منافع ملي خود را فدای اعتقادات و باورهای مذهبی کنند.

همچنين بايد گوناگونى شيعان عراق را که از هويت‌هاى اجتماعى مختلف تشکيل مى‌شوند در نظر داشت. در عراق چنددستگى عميق اجتماعى وجود دارد؛ بنا بر اين باعث شده است برخى ادعا کنند ايران مايل به خلق یک حکومت دينى به سبک خود در عراق نمى‌باشد؛ زيرا مقامات ايرانى به اين امر آگاه هستند که عراق هم از لحاظ قوميتى و هم از جنبه‌ى اعتقادى و مذهبى، یک جامعه بسيار ناهمگون و نامتجانس است؛ در نتيجه نظام حکومتى شبيه آنچه در ايران است،

نمی‌تواند در عراق دوام داشته باشد (Sadjadpour, 2005) و شاید با در نظر گرفتن این موارد بود که محمدجواد لاریجانی گفت: «تکرار تجربه ایران در عراق عملی نیست» (Takeyh, 2006, P.180); افزون بر این، اساساً سیاست‌های هدایتگرانه و نفوذ معنوی و سیاسی آیت‌الله العظمی سیستانی در رهبری شیعیان عراق، نشان‌دهنده این است که حکومت عراق هیچ‌گاه بر اساس الگوی جمهوری اسلامی ایران شکل نخواهد گرفت (چاولیا، ۱۳۸۶). ساختار تقسیم قدرت میان قومیت‌ها و برخی مبانی سکولاریستی قانون اساسی عراق نیز مجالی برای تکرار تجربه حکومت دینی - شیعی ایران در عراق به جای نمی‌گذارد؛ در نتیجه، پیروی حکومت عراق از ایران بدان‌گونه که ایده هلال شیعی ادعا شده توسط سران کشورهای منطقه ترسیم می‌کند، امری بعید است.

واقعیت این است که اختلافات اعتقادی، سیاسی و قومیتی سوریه و نیز شیعیان عراق با ایران و حتی اختلافات گروه‌های شیعی عراق با یکدیگر و با گروه‌های شیعی لبنان، مجالی برای اتحاد آنها با شیعیان منطقه در قالب «طرح هلال شیعی» باقی نخواهد گذاشت و تهران به این امر به‌خوبی واقف است؛ به عبارت دیگر ایران و شیعیان لبنان و عراق هر چند دارای منافع مشترک هستند، اما حرف آخر را منافع هلال شیعی نمی‌زند، بلکه منافع ایران، عراق و لبنان فصل‌الخطاب خواهد بود؛ نهایتاً، نباید پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی شیعیان منطقه را از نظر دور ساخت که شاید بتوان از آن به‌عنوان اصلی‌ترین دلیل ژئوپلیتیک عدم امکان شکل‌گیری هلال شیعی نام برد (Saad-Ghorayeb, 2007) سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود این‌که: اهداف امریکا و کشورهای عرب منطقه، به‌ویژه عربستان سعودی از طرح تهدید هلال شیعی و فعالیت‌های تبلیغاتی حول و حوش تهدیدها و پیامدهای آن چیست؟ و آنها چه اهداف و منفعی را در این رابطه دنبال می‌کنند؟ موضوعی که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲. امریکا، اسرائیل و طرح هلال شیعی

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، امریکا بر اساس رویکرد نوواقع‌گرایی تهاجمی و در چارچوب حمله «پیش‌دستانه»، (Preemptive Attack. 2003) خود را مجاز به بهره‌گیری از قدرت نظامی برای مقابله با تروریسم می‌داند تا از این رهگذر، دستیابی به سلطه مطلق بر منابع نفت و گاز را تضمین کند. امریکا در راستای تلاش برای تحمیل امپراتوری خود در خلیج فارس، سیاست اعلام نبرد با تروریسم، مقابله با «کشورهای سرکش»، (Rogue States) جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با اسلام‌گرایی را در چارچوب سیاست‌های عملی حفظ امنیت اسرائیل و کنترل مستقیم در زمینه‌های استراتژیک جهان اسلام مطرح ساخته است (دهشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵)؛ در واقع در پی سقوط صدام، امریکا در فکر ایجاد ابزار دیگری است تا کارکردها و نقش سابق او را در منطقه خلیج فارس احیا کند.

به نظر می‌رسد این کشور، هراس‌افکنی از طریق خطرهای شیعه و پیامدهای ناشی از قدرت‌گیری شیعیان در منطقه را - در کنار ابزارهای دیگر - مد نظر دارد. حوادث ۱۱ سپتامبر و به دنبال آن، اشغال عراق، باعث حضور بیش از پیش و پررنگ‌تر امریکا در منطقه و این بار در مرکز این مخزن عظیم نفتی، یعنی کشور عراق شد؛ اما با توجه به تجربیات تاریخی در اعتراضات مردمی نسبت به حضور بیگانگان در منطقه، به نظر می‌رسد فضای هراس‌آلود ناشی از خیزش شیعه و نیز هراس‌افکنی امریکاییان در منطقه خلیج فارس، با تأکید بر موضوعاتی چون خطر اشاعه باورهای شیعه به کشورهای خلیج فارس خصوصاً از سوی ایران، برهم زدن امنیت در لبنان و فلسطین توسط ایران و سوریه و برهم زدن امنیت و ثبات در منطقه توسط حزب‌الله، این امکان را برای امریکا فراهم می‌آورد تا بتواند حضور

دایمی و بلندمدت خود را در منطقه، علی‌رغم قول کاهش نیروها در عراق و گسیل بخش مهمی از آنان به افغانستان تضمین کند. امریکا تلاش دارد با این حضور دایمی در منطقه، به اهداف خود، یعنی: ۱. بازسازی منزلت هژمونیک سابق از طریق تأمین نیازهای نفتی خود و نیز کنترل نیازهای نفتی رقبای جهانی خود؛ ۲. صدور و فروش تسلیحات نظامی به کشورهای ثروتمند حوزه خلیج فارس و بازگشت دلارهای نفتی و ۳. تأمین امنیت اسرائیل با توجه به منافع متقابل امریکا - اسرائیل در منطقه، دست یابد.

۲-۱. امریکا، برتری جهانی و هلال شیعی

هر چند رئیس‌جمهور جدید و دموکرات امریکا، باراک اوباما بارها از ضرورت «تغییر» در رفتار و سیاست خارجی کشورش به منظور «بازسازی چهره مخدوش امریکا در جهان» و به‌ویژه در خاورمیانه صحبت کرده است و حتی بلافاصله پس از انتخاب شدن به عنوان چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ساکن کاخ سفید، بر تغییر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای واشنگتن تأکید کرد، اما هنوز زمان لازم برای بررسی این تغییر احتمالی فرا نرسیده است (خبرگزاری فارس، ۲۷ آبان ۱۳۸۷). اوباما بارها از کاهش نیروهای نظامی کشورش و نهایتاً خروج آنها از عراق و تمرکز بر افغانستان و گسترش حملات نظامی علیه طالبان در پاکستان صحبت کرده است، اما در خصوص تغییر جدی در روند سیاست خارجی امریکا در جهان و در خاورمیانه به‌ویژه مبانی و نحوه این تغییر احتمالی، برای مثال احتمال کنار گذاردن یا هر گونه تغییر در «طرح خاورمیانه بزرگ» علی‌رغم عدم دستیابی به اهداف کلان آن در گسترش دموکراسی در منطقه، هنوز برای ظهور علایم واقعی زود است (The New York Times, 7 November 2008).

واقعیت آن است که خلیج فارس به عنوان مهمترین و بزرگ‌ترین مخزن نفتی جهان، نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت اقتصادی جهان دارد. با توجه به بحران موجود انرژی در دنیا، تا زمانی که نفت به عنوان بهترین و ارزان‌ترین منبع انرژی مطرح است و ترانزیت نفت از تنگه هرمز برای کشورهای غربی اهمیت خاص دارد، قدرتی که بخواهد کنترل سیاسی جهان را به دست آورد، از طریق خلیج فارس و استفاده از اهرم انرژی آن، قادر خواهد بود به اهداف خود نایل آید؛ بنابراین جای تعجب نخواهد بود اگر در راه اجرای استراتژی دفاعی، خلیج فارس به عنوان بزرگ‌ترین مخزن انرژی جهان، کانون توجه جهانی امریکا قرار گیرد.* حضور امریکا در منطقه خلیج فارس، این امکان را برای واشنگتن فراهم می‌سازد تا کنترل نفت جهان را در اختیار داشته باشد. علاقه‌مندی امریکا به خلیج فارس، از زاویه کنترل عواملی چون انرژی برای تحکیم رهبری جهان جنبه استراتژیک دارد. واشنگتن به هیچ وجه حاضر نیست اتحادیه اروپا یا دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون چین و روسیه در این منطقه دارای قدرت باشند و یا به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های انرژی مبادرت نمایند. هدف امریکا از حضور نظامی مستقیم در خلیج فارس، ضمن دسترسی بلندمدت خود به نفت، کنترل قیمت آن و در اختیار گرفتن نبض اقتصادی اروپا، چین، ژاپن و هند است (دهشیری، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳-۱۲۴)؛ حتی در این راستا، برخی معتقدند: دولت بوش طرح حمله به عراق را بدون دخالت و نظر شرکت‌های نفتی اندیشیده و به پیش برده است و در این روند از سازنده‌ترین اصول اقتصاد نفت بی‌اطلاع بوده است.

* برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک به:

- United States Energy Information Administration, March 2002.
- British Petroleum Statistical Review of World Energy 2004.p.p.11-19.

آنها می‌گویند: نفت در محاسبات امریکا برای حمله به عراق، ارزش استراتژیک داشته است نه اقتصادی؛ در نتیجه از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان سیاسی - اقتصادی، جنگ امریکا علیه عراق بر سر تضمین هژمونی امریکاست نه افزودن بر منافع شرکت «اکسان» و مانند آن (سادوسکی، لوموند، ۲۰۰۳)؛ یعنی خود نفت فی‌الذات و فقط به دلیل اقتصادی نمی‌تواند این اهمیت را داشته باشد که امریکایی‌ها به خاطر آن اینقدر هزینه کنند یا اینکه مخالفان امریکا فقط برای یک موضوع اقتصادی، هزینه‌های مخالفت با امریکا در ارتباط با حمله و اشغال به عراق را تحمل کنند؛ آنچه مسلم است، سیطره استراتژیک بر چاه‌های نفت است. اهمیت این سیطره نیز کاملاً مشخص است.*

امنیت اقتصادی کشورهای صنعتی، بسته به تداوم صدور نفت خام از منطقه خاورمیانه است که برای این کشورها حیاتی و بسیار مهم است. کشورهای صنعتی، شکنندگی خود را در برابر سه شوک نفتی آشکارا دیدند. این شوک‌ها هشدار بسیار بزرگی برای این کشورها بود (عسکری، ۱۳۸۳، ص ۱۶)؛ در نتیجه می‌توان این موضوع را پذیرفت که مسئله امنیت دسترسی به منابع انرژی و از جمله نفت، جایگاه ویژه‌ای در تفکر امریکا دارد. این کشور تلاش می‌کند با سلطه هر چه بیشتر بر مخازن و بازارهای عرضه نفت، اقتدار جهانی خود را در رابطه با کشورهای

* برای اطلاع بیشتر ر. ک:

- پوراحمدی، حسین؛ «اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تهاجم امریکا به عراق»؛ فصلنامه راهبرد دفاعی، س ۲، ش ۳، بهار ۱۳۸۳.

- سرکیس، نیکلاس؛ «دوران پس از نفت آغاز شده است»؛ لوموند دیپلماتیک، می ۲۰۰۶.

- سیف، مراد؛ «تحلیل جایگاه نفت در تهاجم به عراق»؛ فصلنامه سیاست دفاعی، ش ۴۳، پاییز ۱۳۸۲.

- برآوردهای آژانس بین‌المللی انرژی؛ بانک جهانی و بریتیش پترولیوم، ژوئن ۲۰۰۳.

نیازمند به سوخت‌های فسیلی بازیافت کند (پوراحمدی، همان، ص ۱۶). این کشور در پی افول نسبی هژمونی و رقابت نسبی در اقتصاد جهانی، به دنبال بازار تسلیحاتی و انرژی اقتصاد جهانی و کنترل گلوگاه سرمایه‌گذاری خارجی در منطقه خاورمیانه است تا بتواند تعادلی میان قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی - امنیتی خود با قدرت اقتصادی رقیب برقرار کند.

یکی از اهداف سناریوسازی‌هایی که در قالب طرح هلال شیعی اجرا می‌شود، درگیری‌های فرقه‌ای، نژادی، قومی و مذهبی در منطقه خاورمیانه و خصوصاً خلیج فارس است. فوری‌ترین پیامد و منافع این چنین سناریوها و طرح‌هایی (هلال شیعی) ایجاد بهانه‌های لازم برای حضور دائمی و بلندمدت و کم‌هزینه نیروهای نظامی آمریکا در منطقه است. واقعیت آن است که ضرورتاً ظهور و قدرت‌گیری شیعیان نمی‌تواند باعث نگرانی ایالات متحده شود؛ چه اینکه حتی می‌تواند اتحادیهایی با آمریکا در منطقه به وجود آورد که این موضوع می‌تواند فرصت‌های تازه‌ای برای منافع منطقه‌ای آمریکا خلق کند؛ برای مثال می‌تواند باعث تسریع در روند دموکراسی‌سازی مورد نظر آمریکا در منطقه شود (Nasr, Opct, p.60) اما دولت آمریکا با استفاده از اهرم تبلیغاتی «قدرت‌گیری شیعیان» و ایجاد ترس و دلهره از طریق آن در بین کشورهای منطقه، خواهان حضوری دائمی در عراق و منطقه است. دولت آمریکا نه تنها آماده خروج از عراق نیست، بلکه با درخواست بودجه از سوی دولت بوش از کنگره برای ایجاد پایگاه‌های دائمی در عراق، حتی آماده اعلام این نکته هم نیست که قصد ندارد به طور دائمی در قالب نظامی در عراق بماند (ایسنا، مصاحبه با ظریف، ۱۳۸۵/۱۱/۲۷). روزنامه اردنی «السبیل» در مقاله‌ای نوشت:

منطقه، این روزها شاهد فعالیت شدیدی از سوی دولت امریکاست که برای ایجاد پایگاه‌هایی برای نیروهای این کشور و نیز حفظ حضور نظامی دائمی در عراق عجله می‌کند. سخن از ایجاد سه پایگاه اصلی نیروهای امریکایی است که گنجایش چهل هزار نیروی نظامی را دارد و در شمال در منطقه حریر در شرق اربیل، مرکز، در پایگاه الحزیه در کرکوک و در جنوب عراق در شرق استان واسط پراکنده شده است (<http://tabnak.ir/pages/?cid=17246>).

این سیاست، یعنی حضور دائمی نیروهای امریکایی در عراق، چنان برای منافع ایالات متحده حیاتی است که حتی دولت دموکرات «باراک اوباما» نیز در ابتدای نشستن بر صندلی ریاست جمهوری، تصمیم خود را مبنی بر حضور دائمی سی هزار تن از نیروهای نظامی امریکا در عراق، حتی پس از عقب‌نشینی نامعلوم نیروهای امریکایی از عراق اعلام کرد (The New York Times 2009/01/10) در نتیجه، دستمایه قرار دادن خطر قدرت‌گیری شیعیان در عراق و منطقه می‌تواند سیاست مؤثری در راه حضور کم‌خطر و کم‌هزینه نیروهای امریکایی قلمداد شود. بر اساس ذهنیت مقامات واشنگتن و استراتژیست‌های جنگ‌افروز، امریکا می‌تواند با ایجاد کانون‌های جدید بحران و دامن زدن به اختلافات مذهبی، نژادی و جغرافیایی، بر بازار انرژی خاورمیانه تسلط یابد و بلکه جهان را به انحصار خود درآورد و حتی اروپا را در قلمرو «امنیت و انرژی» به خود وابسته سازد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مرداد ۱۳۸۶).

نوام چامسکی می‌گوید: «... گویا ذخایر انرژی خاورمیانه در تصرف و سیطره هلال شیعی قرار گرفته و امریکا برای مهار مؤثر صنایع انرژی، ناچار است در خاورمیانه حضور داشته باشد و دیگران را از هلال شیعی بترساند». وی مدعی

است: «کنترل ایران بر هلال شیعی، وحشتناک‌ترین کابوس برای امریکاست» (همان). این کشور با استفاده از حربه مذهبی - اعتقادی سعی دارد بهانه‌ای ایجاد کند؛ چرا که ایالات متحده کاملاً به جایگاه و اهمیت مسایل مذهبی و قومی در زندگی مردم و نیز تداوم حکومت‌های کشورهای این منطقه از جهان واقف است. اینها مسائلی هستند که نه تنها برای توده‌های مردم این منطقه، بلکه برای حکومت‌های آن نیز از اهمیت شایان توجهی برخوردار است؛ چرا که نقش خود را در استحکام حکومت‌ها و نیز فروپاشی آن در منطقه در طی دوران حاضر، نشان داده است که می‌توان در نقش‌آفرینی این عوامل در پیروزی انقلاب ایران و فروپاشی سلسله پهلوی و نیز نقش آن در بسیج مردم ایران در دفاع از کشور خود، طی هشت سال جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، اشاره کرد.

خطرهای هلال شیعی برای تداوم حکومت‌های منطقه و نیز تهدید اعتقادات مذهب سنی که از سوی دستگاه‌های سیاسی - تبلیغاتی امریکا تبلیغ می‌شوند، در حقیقت به منظور ایجاد هراس در بین حکومت‌های منطقه و مردم سنی‌مذهب آنهاست. از این طریق، امریکا قصد دارد آنها را برای دفع این خطرهای موهوم بسیج کند و چون یکی از ابزارهای دفع هرگونه خطر از سوی این حکومت‌ها توسل به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و حضور آنها در منطقه است، امریکا می‌تواند با بهره‌گیری از حربه خطرهای هلال شیعی، حضور درازمدت خود در منطقه را تضمین کند.

از دیدگاه نگارندگان این مقاله، هلال شیعی و تبلیغات حول خطرهای آن، صرفاً ابزاری است که ایالات متحده امریکا از طریق آن - در کنار دیگر ابزارهای شناخته‌شده - برای رسیدن به اهداف خود در منطقه که همه آنها در جهت رسیدن به هدف اصلی این کشور، یعنی دستیابی به منزلت هژمونیک از دست‌رفته این کشور است، استفاده می‌کند.

۲-۲. امریکا، فروش تسلیحات نظامی و هلال شیعی

امریکا کشور شرکت‌های عظیم مالی، صنعتی و خدماتی است و دولت این کشور، تنظیم‌کننده منافع و اولویت‌های این مجتمع‌های عظیم ثروت است. قدرت این شرکت‌ها صرفاً در زمینه‌های مالی - تولیدی نیست، بلکه در زمینه سیاسی و تصمیم‌گیری نیز هست. در میان شرکت‌های امریکایی، صنایع نظامی - تسلیحاتی این کشور، نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید و تکنولوژی، ایجاد اشتغال، توان اقتصادی، سیاست خارجی و تعیین اولویت‌های امریکا دارد (سریع القلم، ۱۳۸۳، ص ۴) و اگر بپذیریم سیاست خارجی امریکا در دوران پس از یازدهم سپتامبر در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه در جریان تهاجم به عراق اساساً مبتنی بر حفظ و گسترش منافع عظیم شرکت‌های نفتی و صنایع عظیم تسلیحاتی بوده است، آن‌گاه می‌توانیم به هدف بعدی این کشور در رابطه با طرح تهدید هلال شیعی برسیم.

حضور افراد نظامی در فعالیت‌های اقتصادی و مالی امریکا، حاکی از لابی قدرتمندی است که برای سودآوری بیشتر، با راه‌اندازی جنگ یا حداقل ایجاد احساس عدم امنیت در بین جهانیان، چرخ‌های اقتصاد ایالات متحده را به حرکت درمی‌آورد. به هم پیوستگی عمیقی میان نظامیان با سیاستمداران از یک سو و سیاستمداران به منابع مالی نظامیان از سوی دیگر وجود دارد. نیویورک تایمز طی گزارشی در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۸ نوشت: «محافظه‌کاران نظامی امریکا و شرکت‌ها و کمپانی‌های تولیدکننده اسلحه‌های فوق مدرن امریکایی با پنتاگون همکاری نزدیکی دارند؛ چرا که پنتاگون با برنامه ارائه سلاح و تجهیزات مدرن نظامی به متحدین امریکا و بازاریابی خود، در عمل نقش یک دلال، واسطه فروش و جاده‌صاف‌کن را برای این شرکت‌ها و کمپانی‌ها بازی می‌کند» (سایت خبری عصر ایران).

تا زمانی که خطر کمونیست و نیز صدام وجود داشت، کشورهای منطقه خاورمیانه برای مقابله با آنها باید تجهیز می‌شدند؛ از این رو بازار بسیار مناسبی در منطقه خلیج فارس - صاحب دلارهای نفتی عظیم - پدیدار شد. از آنجا که پیدا بود این سودآوری تنها در سایه احساس ناامنی و تهدید دشمن می‌تواند راه خود را ادامه دهد، با از بین رفتن دشمن، دیگر خطری متوجه کشورهای حاشیه خلیج فارس نبود؛ در نتیجه مقامات امریکایی در تلاش بودند جایگزینی برای صدام و کمونیسم خلق کنند که همان کاربرد را داشته باشد. به نظر می‌رسد خطر شکل‌گیری بلوک شیعی و نیز القای خطرهای ایران مسلح به سلاح‌های هسته‌ای و نفوذ منطقه‌ای آن، خصوصاً در کشورهایی که دارای اقلیت شیعه هستند، چنین نقشی را برای ایالات متحده امریکا ایفا می‌کند. دیک چنی در گفتگو با فاکس نیوز در ۱۴ ژانویه ۲۰۰۷، درباره این احتمال هشدار داد که در چند سال آینده، ایران مسلح به توان هسته‌ای، شکل خواهد گرفت که به خاطر تسلط بر خطوط انتقال نفت جهان قادر خواهد بود به صورت منفی بر اقتصاد جهانی تأثیر بگذارد و آماده‌باش است تا از سازمان‌های تروریستی و جنگ‌افزارهای هسته‌ای‌اش برای تهدید همسایگانش و کشورهای دیگر جهان استفاده کند (هرش، ۱۳۸۵). وی همچنین در سفری که به عربستان داشت، بر این نکته تأکید کرد که اگر عربستان با امریکا همکاری نکند، هلال شیعی در منطقه، قدرت اعراب را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد (غلامی، خبرگزاری فارس).

این اظهارنظرها، گویای این ادعاست که امریکا در حال جایگزین کردن خطر هلال شیعی به جای خطر سابق کمونیسم و صدام در منطقه است؛ البته دولت بوش در این راستا، برای رسیدن به اهدافش، دست به اقدام عملی نیز زد. کاندولیزا رایس و رابرت گیتس، وزرای خارجه و دفاع امریکا که در ماه‌های آخر

حکومت دولت بوش، برای انجام سفرهای زنجیره‌ای به کشورهای عرب منطقه، عازم خاورمیانه شده بودند، مأموریت داشتند مقدمات تأمین اهداف امریکا در دو زمینه را فراهم سازند: الف. ایجاد پیمان‌های جمعی برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه و ب. فروش جنگ‌افزارهای بیشتر به کشورهای عرب منطقه. رایس قرار بود بر روی به اصطلاح «خطر ایران» در منطقه، مانور سیاسی - تبلیغاتی بدهد و اعراب را از ایران بترساند تا اولاً «خطر اسرائیل» فراموش گردد و ثانیاً اعراب را به سوی همکاری و همپیمانی با اسرائیل بکشاند تا بلکه بتوانند با اتحاد هم «خطر ایران» را خنثی کنند. به طور همزمان رابرت گیتس آماده بود از ترس و وحشتی که رایس ایجاد کرده بود، بهره‌برداری کند و اعراب را به خریدهای کلان نظامی از امریکا تشویق کند، بلکه مجبور سازد (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۰ مرداد ۱۳۸۶).

به نظر می‌رسد اولین و فوری‌ترین نتیجه یک چنین سناریوسازی‌ها و سیاست‌هایی برای امریکا، ایجاد شرایطی همراه با بی‌اعتمادی و ناامنی است که به سیر فروش تسلیحات نظامی به منطقه منجر می‌شود که علاوه بر رونق مؤسسات و شرکت‌های عظیم تسلیحاتی امریکا، موجب بازگشت دلارهای نفتی به این کشور نیز می‌گردد. این ادعا غیر واقعی نخواهد بود؛ چرا که دولت بوش در اوت ۲۰۰۷ تصمیم خود را مبنی بر فروش ۲۰، ۳۰ و ۱۳ میلیارد دلار سلاح، به ترتیب به کشورهای عربی خلیج فارس، اسرائیل و مصر اعلام کرد. روزنامه نیویورک تایمز اخیراً خبر از افزایش سیصد درصدی بازار تسلیحاتی امریکایی داد. این روزنامه، خاورمیانه را بزرگ‌ترین بازار اسلحه‌های امریکا دانست. در این مطلب که در ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۸ به چاپ رسیده، آمده است: «امسال پنتاگون توانسته است قرارداد فروش ۳۲ میلیارد دلار تسلیحات و سایر تجهیزات نظامی را

منعقد کند، در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۵ تنها ۱۲ میلیارد دلار بود»

(www.asriran.com/Fa/pages/?cid=52149)

هم رایس و هم معاون وی، نیکلاس برنز یکی از اهداف اولیه فروش تسلیحات [به کشورهای منطقه] را تقویت این کشورها دانسته که در نتیجه می‌تواند عاملی بازدارنده در برابر توسعه‌طلبی و تجاوزات احتمالی ایران در آینده باشد

(www.npr.org / Nasr & Takhye, 2008)

امریکا سعی دارد به کشورهای منطقه بقبولاند نه تنها قدرت تهاجمی - نظامی ایران در حال افزایش است، بلکه این کشور سعی دارد با حمایت از گروه‌های شیعی متحد خود در لبنان و عراق - که نمونه آن را در جنگ ۳۳ روزه بین حزب‌الله و اسرائیل و نیز جنگ ۲۲ روزه بین حماس و اسرائیل مشاهده کردند - جبهه‌ای از متحدان خود تشکیل دهد که این امر می‌تواند به شدت ثبات و امنیت منطقه و در نتیجه حکومت‌های آنان را به خطر بیندازد؛ لذا از این طریق، امریکا، کشورهای منطقه را به این سمت سوق می‌دهد تا برای تضمین حکومت‌های خود و تقویت خود به خریدهای گسترده از این کشور روی بیاورند، و این حکومت‌ها نیز برای تضمین حمایت‌های ایالات متحده امریکا در برابر چالش‌های داخلی و خارجی، چاره‌ای جز این کار ندارند. این در حالی است که همگان در منطقه به بی‌فایده بودن این خریدها واقفند؛ در نتیجه، نگارندگان معتقدند: سیاست امریکا همان‌گونه که وزیر امور خارجه روسیه نیز بیان می‌دارد، یک سیاست تحریک‌آمیز جنگ شیعه و سنی و تحریک ممالک عربی و به‌ویژه سنی‌ها علیه ایران و شیعیان است. آنها این سیاست را بخشی از کل سیاست راهبردی خویش در منطقه برای تسلط بر ایران می‌دانند (توفان، شماره ۸۴،

اسفند ۸۵).

۲-۳. منافع اسرائیلی طرح هلال شیعی

اگر بخواهیم منافع اسرائیل در ارتباط با طرح تهدید هلال شیعی - که مدنظر ایالات متحده امریکا است - را برشمریم، باید به کمی قبل از آن، یعنی به زمان حمله امریکا به عراق بازگردیم و منافی را که امریکا در حمله به عراق برای اسرائیل در نظر داشت یا به بیان دیگر منافی را که اسرائیل از اشغال عراق متصور بود، در نظر بگیریم؛ چراکه منافع اسرائیل در طرح هلال شیعی، دنباله همان منافع این کشور در اشغال عراق است.

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین اهداف امریکا در حمله به عراق، فراهم آوردن مقدمات برقراری روابط میان اسرائیل و دولت‌های عربی بود؛ خصوصاً با مدّ نظر قرار دادن این نکته که عراق نقطه تلاقی شرکت‌های عربی و شرکت‌های اسرائیلی سهام در بازسازی عراق است. شرکت اسرائیل در بازسازی عراق، بازارهای عربی را که پیش از این به روی اسرائیل بسته بود، باز می‌کند (العنانی، تابان شماره ۶۷). برای تحقق عملی این سناریو، امریکا با تبلیغات گسترده خطرهای شکل‌گیری هلال شیعی، همیشه چراغ خطر را برای کشورهای منطقه روشن نگه داشته است؛ لذا کشورهایی چون عربستان و برخی دیگر از کشورهای عرب منطقه خلیج فارس در برابر فشارهای امریکا و نیز ترس از خیزش شیعی و خطرهای ایران و عراق شیعی، در برابر خواسته‌های امریکا مبنی بر بسط روابط با اسرائیل تسلیم شدند و به طور مستقیم و غیر مستقیم وارد مذاکرات با اسرائیل شده، به مبادله با هیئت‌های اقتصادی - تجاری آن پرداخته‌اند که قطر و عمان نمونه عینی این امر هستند.

در همین راستا، اندکی پس از جنگ تابستانی اسرائیل - حزب‌الله، روزنامه «شیکاگو تریبون» به قلم فریده قدیس به نقل از یک روزنامه اسرائیلی اقدام به

انتشار خبر ملاقات محرمانه ایهود المرت نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی با یک هیئت ویژه سعودی کرد (هویدی، ۱۳۸۵). به اعتقاد نگارندگان این مقاله، معنای این ملاقات می‌تواند شکل‌گیری قطب‌بندی‌های سیاسی تازه در خاورمیانه و تغییر شکل روابط دوستان و دشمنان قدیمی باشد. «شیکاگو تریبیون» در ادامه مطلبش نوشت:

جای زیادی برای ابراز شگفتی وجود نداشت وقتی مقامات سعودی و اسرائیل این دیدار را تکذیب کردند، اما آنچه قابل تکذیب نیست، تغییر لحن مقامات عالی دو کشور نسبت یکدیگر است. اکنون حکام کشورهای عمدتاً سنی خاورمیانه از محبوبیت ایران و برادر کوچک‌ترش، حزب‌الله بین مردم خود بسیار نگران شده‌اند. این نگرانی باعث شده آنان خطر ائتلاف با دشمن حيله‌گر و قدیمی‌شان اسرائیل را کمتر از خطر فعلی ایران شیعه ارزیابی کنند (همان).

این نزدیکی تا به آنجا گسترش یافت که حتی سیمور هرش در مقاله‌ای خاطر نشان می‌کند: در یک سال گذشته، سعودی‌ها، اسرائیلی‌ها و دولت بوش به یک سری برداشت‌های غیر رسمی دربارهٔ یک راهبرد جدید رسیده‌اند. وی می‌گوید: دست کم چهار عنصر اصلی در این راهبرد جدید وجود دارد: عنصر اول این است که به اسرائیل اطمینان خاطر داده شود که امنیت آنها اهمیت والایی دارد و واشنگتن و عربستان سعودی و دیگر حکومت‌های سنی با اسرائیل در نگرانی‌اش در خصوص ایران هم‌عقیده هستند. مؤلفهٔ دوم آن است که سعودی‌ها حماس را تشویق کنند از شدت تهاجمات ضد اسرائیلی خود بکاهد و گفتگوهای جدی سهیم کردن فتح در رهبری را آغاز کنند. نتیجه آنکه با میانجی‌گری سعودی‌ها، میان دو جناح فوق در مکه توافقی حاصل شد. کشورهای عربی و اسرائیل در کنترل حماس دارای منافع مشترک هستند؛ این خود به حل مشکل اعراب و اسرائیل کمک

خواهد کرد (Nasr & Takeyh, Opct) مؤلفه سوم این راهبرد، آن است که دولت بوش با کشورهای سنی به صورت مستقیم به منظور مقابله با به قدرت رسیدن شیعیان در منطقه، همکاری داشته باشد. مؤلفه چهارم آن است که دولت سعودی با موافقت واشنگتن منابع مالی و لجستیکی را برای تضعیف دولت بشار اسد رئیس جمهور سوریه فراهم کند. به اعتقاد اسرائیل، این فشار به دولت بشار اسد، سبب خواهد شد رفتار سازش آمیزتری در پیش بگیرد و برای گفتگوها بیشتر متمایل شود؛ خصوصاً که سوریه معبر اصلی انتقال تسلیحات به حزب الله است (هرش، ۱۳۸۵)؛ بنابراین می توان به این نتیجه رسید که با علم کردن خطرهای خیزش شیعی و خصوصاً قدرت گیری ایران شیعی در منطقه، امریکا و اسرائیل سعی در به انزوا کشاندن و محاصره کشورهای مخالف روند صلح خاورمیانه و در نتیجه، تحکیم موقعیت اسرائیل در منطقه دارند.

بنابراین، اندکی پس از مطرح کردن طرح تهدید هلال شیعی از سوی امریکا و کشورهای عربی منطقه، مهمترین تأثیر و منفعت آن در راستای منافع اسرائیل، یعنی خروج این کشور از انزوای منطقه ای بوده است؛ یعنی امریکا توانست با جایگزین کردن خطر ایران به جای خطر اسرائیل در نزد حکومت های محافظه کار منطقه، همکاری های پنهان و آشکار این کشورها با این رژیم را موجب شود، که می توان به دعوت رسمی مقامات رژیم صهیونیستی در همایش گفتگوی ادیان که اخیراً در امریکا و توسط پادشاه عربستان انجام شده بود، به عنوان آخرین نوع از این روابط تازه اشاره کرد که حضور مقامات رژیم صهیونیستی در این همایش موجی از اعتراضات گسترده را در جهان اسلام علیه این اقدام حکومت سعودی موجب شد.

سران اسرائیل و امریکا با برجسته سازی مفهوم هلال شیعی، انحراف اذهان تصمیم گیران عرب را از مسئله اصلی، یعنی «اسرائیل» پی می گیرند و نگرانی آنها

را نسبت به حاکمیت ایدئولوژی شیعه، تحت رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران در منطقه تحریک می‌کنند (<http://tabnak.ir/pages/?cid=12059>)

دیدگاه سنتی به‌ویژه در میان کشورهای عربی، این بوده و هنوز هم هست که مسایل خاورمیانه بدون حل مسئله منازعه اسرائیلی - فلسطینی حل نخواهد شد؛ اما امریکا در حال حاضر تلاش می‌کند ایران را به عنوان مهمترین تهدید منطقه‌ای برای کشورهای عربی معرفی نماید. نقش و نفوذ ایران در عراق، لبنان و فلسطین روز به روز بیشتر می‌شود و دولت امریکا، سیاست منزوی ساختن ایران و مقابله آن را برگزیده است؛ سیاستی که قبلاً توسط کشورهای عربی و علیه اسرائیل انجام می‌گرفته است. به این ترتیب، تهدیدات ایران و خیزش شیعه به تقویت و سوخت‌گیری فرایند صلح کمک خواهد کرد (Indyk & Cofman, 2007).

هر چند به نظر می‌رسد امریکایی‌ها در حمله به عراق، در ابتدا به مسئله خیزش شیعه به عنوان یکی از پیامدهای سرنگونی صدام حسین توجهی نداشتند، اما در حال حاضر به دنبال استفاده از این مسئله برای تأمین منافع خود هستند؛ به عبارت دیگر امریکا می‌خواهد با استفاده از نگرانی کشورهای عربی از بیداری و قدرت‌گیری شیعه، یک اتحاد منطقه‌ای، شامل کشورهای عربی و اسرائیل علیه ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس تشکیل دهد. از دید دولت امریکا، در صورتی که این اتحاد منطقه‌ای شکل گیرد، نفوذ ایران در منطقه کاهش خواهد یافت و نتایج زیر حاصل خواهد شد: اولاً منزوی ساختن ایران باعث می‌شود بحران لبنان آنگونه که امریکا، اسرائیل و کشورهای عربی می‌خواهند، یعنی تضعیف جناح حزب‌الله - و در نهایت بی‌خاصیت کردن حزب‌الله یا حتی نابودی آن - حل شود؛ ثانیاً تضعیف ایران موجب می‌شود نقش آن در فلسطین کاهش یابد و حماس تضعیف گردد و در نتیجه، صلح میان فلسطین و اسرائیل با تشکیل دو دولت میسر گردد.

بنابراین، به نظر می‌رسد علاوه بر خروج اسرائیل از انزوای پنجاه ساله منطقه‌ای، منافع دیگر اسرائیل که امریکا در قالب طرح تهدید هلال شیعی در نظر دارد، از بین بردن دو خطر جدی این رژیم در سطح داخلی و منطقه‌ای است؛ یعنی سیاست‌هایی که ایالات متحده در قالب طرح هلال شیعی اجرا می‌کند، موجب تضعیف حزب‌الله لبنان و حماس فلسطین - به عنوان دو دشمن قسم‌خورده رژیم صهیونیستی - می‌شود یا اینکه امریکا و اسرائیل به دنبال تحقق چنین هدفی در قالب چنین طرحی هستند.

امریکا تصور می‌کند با منزوی کردن ایران در سطح منطقه و نیز جایگزین کردن خطر شیعیان و علی‌الخصوص ایران شیعی به جای خطر سابق اسرائیل در سطح منطقه، موجب تضعیف قدرت، جایگاه و موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌گردد که در نتیجه، حمایت ایران از گروه‌های ضداسرائیلی منطقه کاسته می‌شود که این نیز به سهم خود موجب کاهش قدرت این گروه‌ها در مخالفت و ضدیت با اسرائیل شده، در این صورت، امنیت اسرائیل در منطقه بیش از پیش تضمین می‌شود.

۳. عربستان و طرح هلال شیعی

حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مشارکت پانزده شهروند سعودی در آن، باعث شد کشورهای عربی، خصوصاً عربستان سعودی با بحرانی جدی مواجه شوند و روابط آنها با امریکا دچار تغییر و تنش شود؛ تا آنجا که حتی پیشنهادهایی برای کاهش نیاز استراتژیک امریکا به عربستان در ارتباط با نفت ارائه گردد (Glazov, 2003) نگارندگان معتقدند: اهداف عربستان در ارتباط با طرح هلال شیعی، ریشه در این چالش‌ها دارد و این کشور ادعاهای مطرح‌شده در ارتباط با این طرح را وسیله‌ای برای مقابله و رهایی از این چالش‌ها در نظر گرفته است.

نکته مشخصی که در مورد سیاست خارجی امریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در منطقه خاورمیانه دیده می‌شد، تغییر سیاست خارجی این کشور از حفظ وضع موجود، به تغییر وضع موجود بود. در این تغییر وضع موجود، بر تغییر ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خاورمیانه تأکید می‌شد. کنت پولاک در مقاله‌ای در ۲۲ جولای ۲۰۰۳ نوشت: هم نومحافظه کاران و هم نئولیبرال‌ها بر این نکته اتفاق نظر دارند که وضع موجود در خاورمیانه، قابل تداوم نیست و باید تغییر کند (برداشت اول، شهریور ۱۳۸۲، ص ۵۳)؛ زیرا ادامه وضع موجود در خاورمیانه و نیز ادامه حضور حکومت‌های اقتدارگرای عرب حامی منافع امریکا، بستر رشد و گسترش بنیادگرایی تهدیدکننده منافع امریکا را به مانند آنچه از عاملان حوادث ۱۱ سپتامبر به یاد مانده است فراهم می‌کند (پوراحمدی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸).

در نتیجه، در پاسخ به نیازهای تأمین امنیت در جهان، نظریه پردازان سیاست خارجی امریکا به طور جدی ضرورت انجام اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه را مورد تأکید قرار داده‌اند. نومحافظه کاران هدایت‌کننده اصلی سیاست خارجی، به ویژه در خاورمیانه، بر این باور شدند که امریکا باید به تغییر رژیم‌هایی که به هر شکل تهدیدی برای منافع این کشور محسوب می‌شوند و با آن دشمنی دارند، بپردازد (همان، ص ۳۳۷). در این راستا، فشارها بر کشورهای منطقه شدید شد؛ برای مثال مقامات امریکایی و تحلیلگران مسایل سیاسی، اظهار می‌داشتند عربستان باید هر چه سریع‌تر اصلاحاتی انجام دهد؛ زیرا ثبات آینده عربستان به انجام آن بستگی دارد. این فشارها برای انجام اصلاحات در کشورهای منطقه، به حدی شدید و همه‌جانبه بود که حتی روزنامه نیویورک تایمز نوشته است: وزارت امور خارجه امریکا از دولت عربستان خواسته است در متن

درس‌های کلاس دهم مدارس، جایی که به نقل از «قرآن» به دانش‌آموزان آموخته می‌شود با مسلمانان مهربان و با کفّار شدید و خشن باشند، تجدید نظر کنند. نویسنده مقاله نیویورک تایمز حتی پا را فراتر گذاشته، از دولت عربستان خواسته بود تمامی آیات مربوط به جهاد را از تعلیمات دینی کشور خود و تعلیمات دینی فرستادگان این کشور به دیگر کشورهای اسلامی حذف کند؛ زیرا دولتمردان امریکا معتقدند هر چند سعودی‌ها از حیث اقتصادی متحد امریکا و از نظر نظامی همپیمان امریکا در منطقه هستند، ولی از لحاظ فرهنگی، دشمن امریکا به حساب می‌آیند (دیکی، ۱۳۸۲).

این فشارها به حدّی خردکننده بود که بندر بن سلطان در آن روزها در مورد چگونگی روابط امریکا و عربستان گفت: «... روابط امریکا و عربستان با اولین بادی که شروع به وزیدن کند، فرو می‌باشد؛ زیرا فاقد هر گونه ریشه و بنیانی است» (سلیمانی پورلک، همان). در نتیجه چنین فشارهایی، دولتمردان و نخبگان سعودی، برای کاهش این فشارها و فرار از این فضای فوق‌العاده وحشتناک و غیر قابل تحمل، مجبور شدند به یک سری اقدامات اصلاحاتی نمایشی و سطحی دست بزنند و تا حدّ زیادی از خفقان موجود در کشور بکاهند. در این فضای نسبتاً آرام سال ۲۰۰۱ بود که روشنفکران و فرهیختگان سعودی، با تشکیل یک لابی، خواستار انجام اصلاحات شدند و مطالباتی در ارتباط با حقوق سیاسی و مدنی، برابری جنسیتی، مسئولیت‌پذیری حکومت، اقدامات علیه ارتشای اداری، توزیع عادلانه درآمدهای دولت، ایجاد یک دادگاه عالی و یک قوه قضائیه مستقل و مهم‌تر از همه، قاعده‌مند کردن قدرت مذهبی وهابی‌ها و اجبار آنها به پیروی از حکومت قانون را مطرح کردند (<http://menber-alhewar.com>).

هر چند در ابتدا شاهد تحولاتی در عربستان بودیم، از جمله اینکه اقداماتی

آزمایشی برای اصلاح نظام آموزشی به وقوع پیوست و مؤسساتی که سازمان‌های تروریستی معمولاً از مجرای آنها عمل می‌کردند، تحت کنترل شدید قرار گرفت و نیز برخی واعظین افراط‌گرا، از مساجد تحت کنترل دولت اخراج شده، مجبور شدند برای بازپس گرفتن شغل خود از نو آموزش ببینند، اما در ادامه، واکنش و عکس‌العمل حکومت به این درخواست‌های روشنفکران و نخبگان، دچار تغییر شد: در حالی که در ۲۲ ژانویه ۲۰۰۳ با درخواست‌کنندگان اصلاحات در کاخ ریاض ملاقات شد، نایف (نایب‌السلطنه و وزیر کشور سعودی از خانواده سریری) در ۱۶ مارس ۲۰۰۴، یازده تن از این افراد را زندانی کرد که سه تن از آنان تا سال ۲۰۰۵ و تا وقتی ملک عبدالله آنها را آزاد کرد، در زندان باقی ماندند. گفته می‌شود از بین پیشنهادهای ارائه‌شده از سوی روشنفکران، تقاضا برای برقراری یک حکومت پادشاهی مشروطه، بیشتر از سایر موارد نایف را عصبانی کرد (Yamani, 2004, P.145) حتی اصلاحات مدّ نظر در دستگاه قضایی، با نافرمانی و مقاومت مؤثر «الهدیان» رئیس دستگاه قضائیه و از روحانیان بلندپایه وهابی و کسی که روابط گرم و صمیمی‌ای با شاهزاده نایف دارد، روبرو شد (Ibid).

مواجه شدن با چنین موانع و مقاومت‌هایی سبب شد خانواده سلطنتی به این نتیجه برسند که ادامه و پیگیری اصلاحات، موجب مقاومت بسیاری از روحانیان وهابی و نیز بعضی از شاهزادگان می‌شود که این امر می‌توانست مشروعیت حکومت و در نتیجه پایه‌های حکومتی آن را لرزان و سست کند (Ahrari, 2006)؛ تا اینکه سرانجام در ماه مارس ۲۰۰۷، ملک عبدالله اعلام کرد: هنوز زمان اصلاحات فرانسیده است (Reuters, 23 March 2007)؛ زیرا به نظر می‌رسید آنها به این نتیجه رسیدند که اصلاحات باعث تخریب اندیشه‌های وهابی که مشروعیت حکومت [سعودی] بر اساس آن شکل گرفته است می‌شود (Ahrari, Opct).

برای رهایی از فشارهای داخلی جهت تداوم اصلاحات و نیز اشاره توده‌های مردم به اصلاحات انجام‌گرفته در دیگر کشورهای منطقه، رژیم سعودی ادعا کرده است: دیگر کشورهای منطقه با عربستان تفاوت دارند؛ زیرا آنها سرپرستی مکه و مدینه را بر عهده ندارند؛ در نتیجه به علت سرپرستی حرمین شریفین و مسئولیت در قبال آن، اصلاحات باید با دقت و احتیاط و با مدیریت صورت گیرد (Yamani, Op cit, p.149-150).

بدیهی بود که عربستان برای رهایی از فشارها و انتظارات داخلی و خصوصاً بیرونی، منتظر فرصت یا بهانه‌ای بهتر باشد؛ چرا که اقدامات مورد نظر امریکا در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، می‌توانست تهدیدی جدی برای ثبات داخلی آنها باشد. مخالفت آشکار کشورهای عربی به‌ویژه مصر و عربستان سعودی با طرح خاورمیانه بزرگ، نشان از این احساس خطر جدی بود (Bronson, 2005).

با اشغال عراق از سوی امریکا و تصمیم امریکا مبنی بر گسترش دموکراسی، منطقه شاهد قدرت‌گیری شیعیان عراق، حزب‌الله شیعی و حماس طرفدار ایران در فلسطین بود که همه این اتفاقات در جهت منافع منطقه‌ای ایران صورت گرفت و ایران نیز از این جریان‌ها حمایت و پشتیبانی کرد.

با قدرت‌گیری شیعیان، شاهد افزایش تنش‌ها و درگیری‌های فرقه‌ای و قومی در عراق و منطقه بودیم که در بی‌ثباتی این منطقه استراتژیک، نقشی اساسی داشت. به اعتقاد نگارندگان، این شرایط باعث شد فرصتی برای عربستان ایجاد شود و این کشور بتواند بعد از فشارهای خردکننده ماه‌های اولیه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و فشار امریکا مبنی بر اصلاحات داخلی، نقش و موضع خود را مستحکم کند و حتی بتواند با برپایی و تشکیل گردهمایی‌هایی، خود را به عنوان یک رژیم معتدل و میانه‌رو معرفی نماید و از فشارهای سابق تا حد قابل توجهی بکاهد (Yamani, Opct, p.153).

از سوی دیگر، برای اطمینان از موفقیت این استراتژی، خود کشور سعودی نیز اقداماتی را انجام داده است. به اعتقاد نگارندگان، یکی از این اقدامات، سنگ‌اندازی در راه اهداف و منافع آمریکا در منطقه بود. واقعیت آن است که از زمان حمله ۱۱ سپتامبر، مردم آمریکا نوعی دوگانگی در رفتار عربستان مشاهده کردند. سندی آر. برگر، مشاور امنیت ملی در دوران کلینتون می‌گوید: «روابط آمریکا و عربستان، دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ ولی از سوی دیگر شاهد این قضیه هستیم که عربستان از یک سو، افراطیون و تهدیدات آنها را در داخل سرکوب می‌کند، اما در مقابل، نوعی تسامح و تساهل را در سرکوب این افراد در مناطقی که ما در صدد انجام آن هستیم، اعمال می‌کند و این بیشتر به نفع افراطیون اسلام‌گرای منطقه است» (سلیمانی پورلک، همان). اظهار نظر سامی‌العسکری نماینده برجسته ائتلاف عراق یکپارچه، در پاسخ به اتهامات سال گذشته الزبیدی علیه ایران، مهر تأییدی بر این ادعاست. وی اظهار داشت: «این عربستان است که در آن واحد از جریان‌های تندرو اعم از شیعه و سنی حمایت می‌کند و باعث اخلاص در ثبات و امنیت منطقه می‌شود» (<http://tabnak.ir/pages/?cid=9824>).

واقعیت آن است که مصر، اردن و عربستان سعودی، قسمت اعظم تجهیزات نظامی ابومصعب الزرقاوی را برای بمب‌گذاری‌های انتحاری فراهم می‌کردند. این کار باعث می‌شد کشورهای فوق‌الذکر (مدعیان ظهور هلال شیعی) در مقابل فشارهای ایالات متحده برای اصلاحات سیاسی داخلی مقابله کنند؛ از سوی دیگر ریاض در اکتبر ۲۰۰۶ میزبان هریس الدهری رهبر انجمن اندیشمندان مسلمان عراق بود؛ یک گروه روحانی که گفته می‌شود روابط نزدیکی با شورشیان سنی عراق دارد (Gause, 2007).

زلمای خلیل‌زاد سفیر سابق واشنگتن در سازمان ملل که زمانی در کسوت سفارت بغداد نیز بود، اعلام کرد: «نه تنها ایران و سوریه به ناامنی‌های عراق دامن می‌زنند، بلکه برخی از همسایگان عراق که همپیمان امریکا هستند نیز، به تخریب دولت نوری مالکی می‌پردازند». تردیدی نیست که مقصود خلیل‌زاد از این سخنان، عربستان بوده است. روزنامه نیویورک تایمز نیز در همین راستا اخباری درباره‌ی خشم دولتمردان امریکایی نسبت به همپیمانان سعودی خود منتشر ساخت. روزنامه گاردین چاپ انگلیس هم اعلام کرد که امریکا و انگلیس از ابتدا از عربستان خواسته بودند از دولت نوری المالکی حمایت کند؛ زیرا سقوط مالکی حتی بر عربستان نیز آثار منفی بر جای خواهد گذارد؛ اما به نظر می‌رسد ریاض بر خلاف این توصیه‌ها عمل کرده است تا جایی که طبق گزارش دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا، اکثر افراد انتحاری در داخل عراق، سعودی هستند و دولت عربستان مانع خروج آنها به سوی عراق نمی‌شود (شهیدی، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۶/۰۵/۱۷).

ولی نصر معتقد است: «این شیعیان نیستند که باعث افزایش مسایل قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی شدند؛ آنها خواهان کسب قدرت در کشورشان هستند. واقعیت این است که این تشکیلات و حکومت‌های سنی و نیز تندروهای سنی هستند که مسایل فرقه‌گرایی را علم کرده، آن را تشدید می‌کنند» (Nasr, The Emerging Shia / Crescent, Symposium, Third Panel, 2006 Nasr, 2006, p.67) نیز معتقد است: «واشنگتن باید بداند به ثمر رسیدن اهداف ایران، لزوماً در گرو خشونت و ناآرامی نیست، بلکه با گسترش دموکراسی در پیوند است. ایران مدافع مردم‌سالاری مبتنی بر تکثیرطلبی در عراق است؛ زیرا عراق دموکراتیک برای ایران امتیازهای سیاسی و راهبردی زیادی به همراه دارد» (تکیه، ۲۰۰۷).

از این مطالب نتیجه می‌شود: عربستان سعی دارد با به آشوب کشاندن و بی‌ثبات کردن منطقه، امریکا را بیشتر به سمت مسایل امنیتی سخت بکشد تا از این طریق به مسایل نرم، همچون گسترش دموکراسی و مجبور کردن کشورهای منطقه برای انجام اصلاحات داخلی بی‌توجه شود. همزمان این کشورها سعی دارند با نسبت دادن این درگیری‌ها و بی‌ثباتی‌ها به ایران و گروه‌های شیعی منطقه، به امریکا القا کنند مشکل اصلی عربستان و یا سنی‌ها و روش‌های حکومتی اقتدارگرایانه آنها نیست، بلکه مشکل اصلی حال حاضر منطقه، ایران و شیعیان و تمایلات توسعه‌طلبانه آنهاست. نویسندگان معتقدند: عربستان با این حربه قصد دارد امریکا را در راه مبارزه با این ناآرامی‌ها به خود و به همکاری و مساعدت خود وابسته کند. این کشور قصد دارد علاوه بر نفت، از این حربه نیز برای تداوم حکومت خود استفاده کند. اولین اثر این سیاست عربستان، این خواهد بود که امریکا به همکاری و حضور حکومت عربستان سعودی در راه مبارزه با تروریسم نیازمند شود؛ در نتیجه از فشارهای خود بر این حکومت در جهت دموکراسی‌سازی می‌کاهد؛ چیزی که به عینه پس از اشغال عراق شاهد آن بودیم. علاوه بر این، برنامه‌های هسته‌ای ایران نیز دستاویزی مؤثر در جهت القای تهدید آمیز بودن قدرت‌گیری شیعیان بود. در این راستا ولی نصر نیز اعتقاد دارد: حکومت‌های سنی، از تمایلات روزافزون ایران برای کسب برتری منطقه‌ای، به‌عنوان ابزاری در جهت مقاومت در برابر مطالبات جوامع شیعی خود و نیز درخواست‌های واشنگتن برای انجام اصلاحات سیاسی، استفاده کرده و می‌کنند (Nasr, 2006, p.67) همچنین وقوع جنگ ۳۳ روزه بین حزب‌الله و اسرائیل و موفقیت غیرمنتظره حزب‌الله شیعی در این جنگ نیز در موفقیت سیاست القای خطرهای قدرت‌گیری شیعیان توسط اعراب و خصوصاً عربستان بی‌تأثیر نبوده است.

به نظر می‌رسد این اتفاقات و شرایط، باعث شد مقامات سعودی که پیش از این از تنش با امریکا اجتناب می‌کردند، موضعی تهاجمی در پیش بگیرند. آنها می‌دانند اکنون دولت ایالات متحده، بیش از هر زمان دیگری به همکاری آنها نیاز دارد؛ نکته‌ای که دولتمردان امریکا هم خوب آن را فهمیده‌اند. نومحافظه‌کاران در پنتاگون و کاخ سفید امیدوار بودند عراق اشغالی بتواند به سرعت جای عربستان سعودی را به عنوان ضامن ثابت بازارهای نفتی جهان بگیرد؛ اما این رؤیا اینک چندان به واقعیت نزدیک نیست؛ چرا که هزینه‌های فزاینده سرکوب مقاومت در عراق و آهنگ کند بازسازی که به نظر می‌رسد عربستان در آن نقش اساسی ایفا می‌کند، خواب خوش مقامات امریکایی را بر هم زده است؛ تا آنجا که یک تحلیلگر اطلاعاتی اروپایی که با مقامات ارشد ریاض و واشنگتن دیدار کرده بود، خطاب به مقامات امریکایی پیشنهاد کرده بود: تا زمانی که اوضاع نفت عراق خوب نشده، بهتر است با تولیدکننده ده میلیون بشکه‌ای در روز (عربستان) بدرفتاری نشود (دیکی، ۲۰۰۳). شواهد نیز نشان می‌دهد عربستان با اتخاذ چنین استراتژی‌هایی به اهداف خود رسیده است؛ چرا که کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه وقت امریکا در سخنانش در کمیته روابط خارجی سنا در ژانویه ۲۰۰۷ گفت: «جبهه‌گیری راهبردی جدیدی در خاورمیانه به وجود آمده است که اصلاح‌طلبان را از افراطیون جدا کرده است». رایس در این سخنان به حکومت‌های سنی منطقه به عنوان کانون میانه‌روی اشاره داشت که در دیگر سوی این خط فاصل، ایران، سوریه و حزب‌الله قرار دارند (هرش، همان).

برداشتی که از این مطالب می‌شود، این است که: طی این چند سال پس از اشغال عراق، اعراب و خصوصاً عربستان سعودی به عنوان رهبر کشورهای

عربی منطقه، برای برطرف کردن دغدغه‌های دموکراسی‌سازی تحمیلی از سوی امریکا، سعی کردند با بی‌ثبات ساختن اوضاع داخلی عراق و در نتیجه اوضاع منطقه و نسبت دادن آن به ایران و شیعیان - چیزی که در قالب طرح هلال شیعی شاهد آن هستیم - امریکا را بیشتر برای آرام کردن اوضاع داخلی عراق مشغول کرده، در این راه امریکا را به همکاری با خود وابسته و نیازمند کنند. نتیجه این کار، این شد که همچنان که ایالات متحده امریکا خصوصاً قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر به سبب نقشی که این حکومت‌ها در تضمین تداوم صدور نفت به غرب بر عهده داشتند، تداوم حکومت‌های آنها را تضمین می‌کردند و آن را یکی از سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود قرار داده بودند، در بعد از اشغال عراق نیز به دلیل نیاز به همکاری و همراهی این حکومت‌ها در باثبات ساختن عراق و مقابله با برتری‌جویی‌های منطقه‌ای ایران و گروه‌های شیعی، از فشارهای اولیه بر این کشورها در راه اصلاحات اجباری دست برداشته، از این طریق، تداوم این حکومت‌ها را تضمین کند؛ پس در راه تداوم حکومت‌های منطقه و خصوصاً عربستان، طرح تهدید هلال شیعی تقریباً همان نقش نفت را برای آنها بازی می‌کند. در تأیید این ادعا، استیون کوک اظهار می‌دارد: «در خلیج فارس و ماورای آن، تلاش‌هایی از سوی رژیم‌های عربی در حال انجام است، تا از تخیل هلال شیعی برای دستیابی به اهداف خود استفاده کنند» (Cook, The Emerging Shia Crescent, Symposium, Second Panel, 2006) و مای یمانی نیز معتقد است: «تشکیل هلال شیعی توسط ایران، از سوی پادشاه اردن، بیشتر دغدغه‌های عربستان است؛ یعنی ملک عبدالله پادشاه اردن، دل‌نگرانی‌های عربستان سعودی را اعلام کرد» (Yamani, 2008, p.151).

۴. ایران و چالش‌های تحقق طرح هلال شیعی

ماهیت نظام سیاسی کشورها، ایدئولوژی مشروعیت‌بخش و جهت‌گیری سیاست خارجی آنها، نقش تعیین‌کننده‌ای در میزان محدودیت‌های نظام بین‌الملل برای آنان دارد. کشورهایی که با نظام بین‌الملل وحدت ایدئولوژیک ندارند و سیاست خارجی انقلابی یا تجدید نظرطلب و مستقلی نیز تعقیب می‌کنند، با محدودیت‌های ساختاری بیشتری مواجه می‌شوند؛ بنابراین انقلاب و کشورهای انقلابی، همواره با مقابله و مخالفت نظام بین‌الملل طرفدار وضع موجود روبرو هستند؛ در نتیجه یکی از مهمترین اهداف و منافع آنان، غلبه بر این زد و بندهای نظام است. واقعیت آن است که به علت ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران و جهت‌گیری سیاست خارجی مستقل و نیز موقعیت جغرافیایی ممتاز و اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه، نظام بین‌الملل محافظه کار، اعم از هژمونیک و چندقطبی، محدودیت‌های ساختاری شدیدی برای دستیابی این کشور به موقعیت برتر در منطقه تحمیل کرده و خواهد کرد، که تحمیل جنگ هشت ساله به ایران و نیز انواع تحریم‌های اقتصادی و سیاسی - حین جنگ و بعد از آن - مؤید این ادعاست.

با توجه به این تجربیات تاریخی، نوعی «بیگانه‌ترسی» (Xenophobia) و ناخشنودی از خارج که ریشه در تاریخ ایران داشته است و در انقلاب اسلامی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، راهنمای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردید؛ زیرا تجربه تاریخی ایران، موجب حساسیت زیاد این کشور نسبت به عوامل خارجی گردیده که موجب شده سیاست‌های خارجی ایران تحت تأثیر این عوامل قرار گیرد و تحولات محیط بین‌المللی بر رفتار و جهت‌گیری

سیاست خارجی ایران مؤثر افتد؛ بر این اساس سیاست خارجی ایران عمدتاً در راستای مقابله با تهدیدات خارجی و دفع آنها جهت‌گیری شده است؛ به عبارت دیگر جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت و کشوری که از بدو تأسیس با تهدیدهای وجودی و همه‌جانبه مواجه بوده است، مانند یک بازیگر واقع‌گرا، تمامی تلاش خود را برای دفع آن به کار بسته است.

در این راستا، قابل پیش‌بینی است که در حکومت جمهوری اسلامی ایران، افراد و شخصیت‌هایی باشند که معتقد به استفاده از حربۀ مذهبی برای مقابله با اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ باشند (www.aftabnews.ir/12/5/1385) به اعتقاد نگارندگان، در صورت واقعیت داشتن این امر، یعنی اعتقاد به تعقیب سیاست ایجاد بلوک شیعی در بین برخی از مسئولان کشور، لازم است با چالش‌های پیش رو آشنا گردند؛ زیرا از آنجایی که ایران در تعارض با منافع غرب در منطقه قرار دارد و نیز از آنجایی که کشورهای محافظه‌کار طرفدار ایالات متحده آمریکا و غرب، از اهداف و سیاست‌های منطقه‌ای ایران در هراس هستند، یک چنین سیاست‌های امنیت‌زدایی می‌تواند چالش‌های بسیار پرهزینه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران به همراه داشته باشد که باید آنها را شناخت و در نظر گرفت؛ زیرا پیگیری یک سیاست صحیح در قبال چنین طرح‌هایی، مستلزم چنین شناختی است؛ به همین منظور در این بخش از مقاله، سعی بر آن است تا به تهدیدات و چالش‌هایی که می‌تواند در صورت تعقیب چنین سیاستی، یعنی استفاده از برگ برنده هلال شیعی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آید، پرداخته شود.

۴-۱. هلال شیعی و ایجاد بلوک متخاصم

احتمال اینکه ترس از برآمدن هلال شیعی، اعراب را به میز مذاکره با اسرائیل بکشاند، بسیار قوی است؛ زیرا این اقدام ایران و شیعیان منطقه، باعث می‌شود عربستان سعودی و اسرائیل به تقارب راهبردی جدیدی برسند که علت عمده آن، این است که هر دو کشور فوق، ایران را تهدیدی برای ماهیت وجودی خود می‌دانند. مقامات اسرائیل و عربستان که معتقدند ثبات بیشتر در اسرائیل و فلسطین، سبب کاهش قدرت ایران در منطقه خواهد شد، در مذاکرات اعراب و اسرائیل بیش از پیش دخیل شده‌اند (هرش، ۱۳۸۵/۱۲/۲۶). بیل نلسون سناتور حزب دموکرات از ایالت فلوریدا که به همراه سه سناتور دیگر در سفری دوازده روزه از نه کشور منطقه از جمله عراق، لبنان و سوریه بازدید به عمل آورده است، در نشست با اعضای «مرکز پژوهشی شورای روابط خارجی» می‌گوید: «در تمامی پایتخت‌های میزبان من، خطر ایران، بحث اول بود» (واشنگتن پریزم، ش ۱۳، ۱۳۸۵/۱۱/۲۹). به اعتقاد نگارندگان، در صورت در پیش گرفتن اهداف تشکیل بلوک شیعی در منطقه از سوی ایران، پازل به هم پیچیده و درهم خاورمیانه، با ارائه استراتژی تهاجمی شیعیان، شکل دیگری به خود می‌گیرد و دارای سه ضلع متخاصم ایران، اسرائیل و اعراب می‌شود و خیلی زود اگر ایران سیاست عاقلانه‌تری در پیش نگیرد، جهان سیاست، شاهد همکاری‌های پنهان و آشکار دول عربی و کشورهای اسلامی با سیاست‌های امریکا و اسرائیل در منطقه علیه جمهوری اسلامی و شیعیان خواهد بود.

۲-۴. ایران، هلال شیعی و رقابت‌های تسلیحاتی

اگر ایران سیاست تشکیل بلوک و یا ایجاد جبهه شیعی در منطقه را پیگیری کند، این سیاست ایران که قطعاً موجب قدرت‌گیری این کشور می‌شود، به نگرانی کشورهای منطقه منجر خواهد شد که بی‌تردید این اقدام ایران و شیعیان، باعث تشدید مسابقه تسلیحاتی در منطقه می‌شود. قرار گرفتن در یک وضعیت رقابت تسلیحاتی که از ویژگی‌های این منطقه است، می‌تواند تأثیر مخرب و جبران‌ناپذیری بر امنیت و خصوصاً اقتصاد ایران در حال توسعه داشته باشد. عربستان و سایر کشورهای جنوبی خلیج فارس به تازگی میلیاردها دلار صرف خرید تسلیحاتی از آمریکا، فرانسه و بریتانیا نموده‌اند و مصر نیز به طور ناگهانی اعلام داشت قصد کلید زدن یک برنامه اتمی صلح‌آمیز را دارد. بدون هیچ‌گونه نگاه بدبینانه‌ای، می‌توان گفت: این اقدامات منعکس‌کننده نگرانی روزافزون آنان از افزایش قدرت ایران و شیعیان است (فهمی، همان).

ایجاد بلوک شیعی، بیش از پیش باعث تحریک کشورهای منطقه، برای کسب سلاح‌های هسته‌ای بازدارنده و نیز پاسخ شدید غرب می‌شود (Obaid, 2006a) این ادعا، چندان غیر واقعی نیست؛ چرا که حسنی مبارک در گفتگو با هفته‌نامه «الاسبوع» خطاب به ایران گفت: «در صورتی که برخی نیروهای منطقه‌ای به سلاح هسته‌ای دست یابند، مصر نخواهد توانست ساکت بنشیند و عرب‌ها هم نمی‌توانند در سایه تهدید احتمالی زندگی کنند»

(www.Iranima.com/siasat02.htm)

۳-۴. ایران، هلال شیعی و درگیری‌های فرقه‌ای

اگر به این مسئله از سطح مذهبی بنگریم، می‌بینیم در سطح مذهبی، گفتمان رادیکال ایران - در صورت تلاش برای ایجاد بلوک شیعی - باعث رقابت جنون‌آمیز، از طرف گروه‌های افراطی، سلفی - وهابی و سایر سازمان‌های مذهبی اهل تسنن برای از دست ندادن پایه‌های اجتماعی به نفع حزب‌الله شیعی لبنان و ایران می‌شود. این رقابت، در گسترش عملیات تروریستی القاعده در کشتار شیعیان در عراق، افغانستان و پاکستان بروز می‌کند. واقعیت آن است که امروزه تشدید «جنگ طلبی سنی» (Sunni Militancy) در رأس گرایش ضد امریکایی در عراق قرار دارد و ممکن است این گرایش را همراه با تنش‌های قومی، به سراسر منطقه خاورمیانه و علیه شیعیان گسترش دهند.

ایجاد هلال شیعی و نیز تسلط یافتن سیاست شیعی در عراق، توسط علمای شیعه، به این معناست که احیای شیعی در این کشور ناگزیر، فرهنگ و جایگاه مذهب در این کشور را متحول خواهد کرد که این امر، عمیقاً رابطهٔ سنن و شیعیان عراق و منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد و این امر نه تنها اختلافات فرقه‌ای را از بین نمی‌برد، بلکه آن را تشدید خواهد کرد و در این بین، ایران که دارای گروه‌های سنی، خصوصاً در مرزهای خود است، از این امر مستثنا نخواهد بود؛ چرا که این احتمال قوی وجود دارد که در صورت اعتراضات و شورش‌های گستردهٔ توده‌های عربی - سنی در منطقه، این ناآرامی‌ها بر مرزهای ایران نیز تأثیر بگذارد و از آنجایی که ایران دارای اقوام و گروه‌هایی از سنن و اعراب در مرزهای خود، خصوصاً در ناحیهٔ غربی است، این شورش‌ها می‌تواند هزینه‌های جبران‌ناپذیری برای ایران به همراه داشته باشد.

۴-۴. هلال شیعی و تضعیف پایه‌های وحدت ملی

به نظر می‌رسد تلاش برای ایجاد بلوک شیعی، مستلزم تأکید بیش از پیش بر عنصر مذهب خواهد بود؛ اما نگرش نامتوازن نسبت به عناصر تشکیل‌دهنده هویت ایرانی و تأکید افراط‌گونه به مسایل دینی و مذهبی، به زیان ملیت ایرانی و میراث تاریخی، فرهنگی و سیاسی آن، پیامدهایی در پی خواهد داشت؛ از جمله اینکه تضعیف عنصر ملی و هویت ایرانی و بی‌توجهی نسبت به آن و ایدئولوژیک شدن عنصر مذهب، می‌تواند موجب رشد هویت‌های فروملی همچون هویت‌های مذهبی، قومی و محلی شود. روشن است که اینگونه هویت‌های فروملی در مرحله سیاسی شدن، می‌توانند چالش‌های جدی برای هویت و وحدت ملی جامعه ایران ایجاد کنند. نگارندگان معتقدند: ناآگاهی و بی‌توجهی نسبت به هویت ملی، پایه‌های وحدت ملی را تضعیف کرده، زمینه را برای سیاسی شدن مسایل مذهبی، زبانی و محلی در ایران دارای اقلیت‌های مذهبی، قومی و زبانی، خصوصاً در مرزهای این کشور فراهم می‌کند.

گسترش شکاف میان شیعه و سنی، فعال شدن جریان‌های سیاسی قوم‌گرایی در مناطق و استان‌های مرزی کشور و بروز اختلاف محلی میان استان‌ها و شهرها بر سر کسب امتیاز از مراکز، از جمله نشانه‌هایی هستند که در سال‌های پس از انقلاب مشاهده شده و زمینه را برای رشد هویت‌های فروملی فراهم کرده‌اند. معلوم است که رشد چنین هویت‌هایی، به‌ویژه هرگاه از سوی محیط منطقه‌ای و بین‌المللی نیز مورد حمایت قرار گیرند، می‌توانند وحدت و تمامیت ارضی کشور را به خطر اندازد (احمدی، ۱۳۸۳، ص ۸۹).

۴-۵. هلال شیعی و تضعیف جایگاه دین در جامعه

نادیده گرفتن ملیت و ایرانیّت و در مجموع، عنصر ملی هویت ایرانی از یک سو، و تأکید ناموزون بر مذهب و ابزار شدن آن در راه سیاست و اقتدار سیاسی از سوی دیگر - که لازمه و از اجزای اصلی سیاست تشکیل هلال شیعی خواهد بود - خود منجر به تضعیف تدریجی جایگاه دین در جامعه و آسیب‌پذیری آن در برابر عناصر هویت غیر ایرانی می‌شود. ایدئولوژیک شدن دین در راه سیاست و قدرت، موجب می‌شود تمام پدیده‌های منفی ناشی از روش اقتدارگرایانه سیاست و بازی سیاسی، همچون انسداد و سرکوب سیاسی، سوءاستفاده‌های سیاسی و مالی از قدرت و مشکلات گوناگون اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حکومت، به پای دین نوشته شوند و این عجین شدن و همراه شدن دین با بازی‌های سیاسی، در نهایت دین را تضعیف کرده، آن را بی‌اعتبار می‌سازد. در این فرایند، دین به عنوان قوی‌ترین عنصر معنوی ایرانی که از عوامل مهم نگه‌دارنده اخلاقیات اجتماعی و عنصر بسیج اجتماعی برای دفاع از هویت و کیان ملی ایران در برابر چالش‌های داخلی و خارجی است، کارکرد خود را از دست می‌دهد و لطمات جبران‌ناپذیری بر جامعه ایران وارد می‌شود (همان، ص ۹۲).

این در حالی است که حیات معنوی دین اسلام، به‌ویژه تشیع، به قدرت و آبادانی ایران بستگی دارد و هرگونه خطر ناشی از بی‌توجهی به عنصر ملیّت ایرانی در تاریخ و تمدن ایران از عصر باستان تا کنون، در نهایت دین اسلام و تشیع را به خطر خواهد افکند. در پیش گرفتن سیاست هویتی موزون در رابطه دین و ملیّت و توجه به آرمان‌ها و منافع ملی، به جای تکیه صرف بر آرمان‌های ارزشی و فراملی می‌تواند تضمین‌کننده وجود ایران توسعه‌یافته، باثبات و بااقتدار در منطقه خاورمیانه و جهان باشد و در نهایت، اعتبار اسلام و تشیع و تداوم ارزش‌های آن را تضمین کند (همان، ص ۹۹).

۴-۶. هلال شیعی و نفوذ شخصیت‌های جهان تشیع در مسایل ایران

تلاش در جهت ایجاد هلال شیعی، یعنی مهیا کردن فضا و شرایطی که در آن شخصیت‌های مذهبی - سیاسی فرامرزی شیعی بتوانند در امور داخلی ایران و سیاستگذاری‌های داخلی و خارجی این کشور دخالت کنند و صاحب نفوذ بیش از پیش خصوصاً در عرصه سیاسی شوند؛ همانند جنبش تنباکو و نیز جنبش مشروطیت که به عینه شاهد اینگونه سناریوها بودیم که این شرایط می‌تواند خصوصاً از سوی نخبگان سیاسی ایران، یک عامل تهدیدزا تلقی و تعبیر شود. مسلماً چنین شرایطی برای هر دولتی در ایران یک تهدید و چالش سخت را فراهم خواهد کرد. شاید این شرایط و دخالت‌های شخصیت‌های مذهبی جهان تشیع، در بعضی شرایط و برخی زمان‌ها مفید واقع گردد، اما واقعیت آن است که می‌تواند برای هر نوع حکومت و هر نوع دولتی در ایران، یک شرایط غیر قابل تحمل و تنش‌زا و یک دغدغه دایمی ایجاد کند.

۴-۷. ایران، هلال شیعی و دموکراسی

اگر ایران خواهان ایجاد هلال شیعی در منطقه باشد، به ناچار باید تلاش خود را در راه تشکیل یک حکومت شیعی در عراق مبذول دارد که این مستلزم مدافع و خواهان بودن ایران در روند دموکراسی‌سازی در عراق چندپاره است تا شیعیان با استفاده از برتری جمعیتی خود، بتوانند بر مسند حکومت بنشینند. این امر و این روند، به اعتقاد برخی، باعث نگرانی ایران نیز خواهد شد. در صورت ایجاد یک سیستم فدرالی در عراق، شاید ایجاد یک حکومت شیعی در جنوب عراق به نفع ایران باشد، ولی ایجاد یک حکومت کرد در شمال عراق، با توجه به وجود اکراد در ایران و علائق آنها به استقلال و خودمختاری، می‌تواند به منزله شمشیر دودم

برای منافع و امنیت ملی ایران باشد؛ زیرا احتمال ایجاد و گسترش اثر دومینو را به داخل قلمرو ایران در پی دارد (Kemp, 2005).

در هر صورت، به نظر می‌رسد ایران اگر به سمت ایجاد دسته‌بندی جدید بر اساس متغیر مذهبی در منطقه باشد، با چالش‌های متعددی روبرو می‌شود که هر یک از این چالش‌ها، به تنهایی می‌تواند امنیت و ثبات و حتی فلسفه وجودی این کشور را با خطری جدی مواجه سازد. نتیجه آنکه: کسانی که موافق استفاده از ابزار شیعی و نیز استفاده از بلوک شیعی برای مقابله با تمایلات منطقه‌ای ایالات متحده هستند، باید این چالش‌های ذکر شده را مدنظر قرار داده، آنها را تجزیه و تحلیل کنند؛ زیرا تعقیب چنین سیاست‌هایی جز هزینه، چیز دیگری عاید جمهوری اسلامی ایران نخواهد کرد.

نتیجه

همه می‌دانند که اگر ایران طرح «هلال شیعی» را دنبال کند، به چند دلیل موفق نخواهد شد: اول اینکه این طرح با منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا در منطقه در تناقض جدی است و قطعاً آمریکا مانع تحقق آن خواهد شد و در این راستا مشکلات جدی سیاسی، اقتصادی و نظامی - امنیتی سنگین برای ایران به وجود خواهد آورد؛ دوم اینکه: تحمل مردم منطقه برای مواجهه با مشکلات قومی و مذهبی محدود است؛ سوم، باعث دخالت دولت‌های عربی و حتی ترکیه در این قضیه خواهد شد و آنها نیز تا کنون آمادگی خود را در این راستا نشان داده‌اند و چهارم اینکه: به علت وجود گروه‌های متعدد و اختلافات بنیادی در بین شیعیان منطقه، این طرح با مقاومت منفی در بین خود شیعیان نیز مواجه خواهد شد. واقعیت آن است که منافع ایران در به قدرت رسیدن شیعیان در عراق، قبل از

اینکه به سبب شیعه بودن آنها باشد، در عنصر سنی نبودن آنهاست؛ به بیان دیگر، ایران با آنچه در عراق اتفاق افتاد، بزرگ‌ترین برنده است نه به سبب آنکه شیعیان حکومت را در دست گرفتند، بلکه به این دلیل که دیگر بعثی‌های سنی ناسیونالیست در حکومت نیستند، که این به هیچ وجه نمی‌تواند به این معنا باشد که حکومتگران ایرانی به فکر تشکیل و ایجاد یک بلوک شیعی در منطقه بر ضد منافع سنی‌ها و امریکا هستند. به نظر می‌رسد با طرح تهدید هلال شیعی، امریکا از یک سو و کشورهای سنی محافظه کار منطقه و به طور مشخص عربستان سعودی، دغدغه‌ها و اهدافی را دنبال می‌کنند.

امریکا برای حضور بیش از پیش در خاورمیانه و خصوصاً در خلیج فارس در جهت نیل به اهداف استراتژیکی، همچون مقابله با بحران انرژی و تأمین نیازهای نفتی خود در دهه‌های پیش رو، کنترل شریان‌های نفتی منطقه جهت کنترل رقبای خود در عرصه بین‌المللی، فروش تسلیحات نظامی و نیز حفظ امنیت وجودی اسرائیل به خاطر نقش این کشور در تأمین منافع منطقه‌ای امریکا، جنگی علیه رژیم صدام آغاز کرد که به سقوط این رژیم و اشغال عراق منتهی شد. از قراین و شواهد چنین برمی‌آید که دولت امریکا با درخواست بودجه از کنگره برای ایجاد پایگاه‌های دائمی در عراق قصد حضور دائمی در عراق و منطقه را دارد؛ لذا این حضور، نیازمند دستاویزی خواهد بود؛ زیرا امریکایی‌ها به خوبی شاهد تجربیات منفی و هزینه‌های زیاد حضور خود در منطقه در طی سال‌های گذشته بوده‌اند.

تبلیغات در ارتباط با قدرت‌گیری شیعیان و یا آنچه ولی نصر خیزش شیعیان می‌خواند، تمایلات توسعه‌طلبانه آنها و مهم‌تر از همه، قدرت‌گیری و نفوذ ایران شیعی و پارسی، می‌توانست بهترین ابزار و دستاویز باشد تا حضور دائمی امریکا در منطقه ضروری و در نتیجه مشروع جلوه کند؛ خصوصاً اینکه این تبلیغات با

قدرت‌نمایی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه نیز همراه شد. شاید مخالفت امریکا در روزهای اولیه این جنگ با آتش‌بس پیشنهادشده، به این منظور بوده است تا دولت‌های سنی محافظه‌کار و توده‌های مردم آنها، خطر خیزش شیعیان منطقه را بهتر و بیشتر درک کنند و به حضور بیش از پیش امریکا در منطقه، ابراز نیاز کنند؛ به هر حال به نظر می‌رسد در ارتباط با امریکا، هلال شیعی ابزاری بود تا با تمسک جستن به آن، این کشور به هدف اولیه خود که همان حضور بلندمدت در منطقه خلیج فارس و در قلب این منطقه، یعنی عراق است، دست یابد تا از این طریق به اهداف اصلی ذکرشده خود در منطقه برسد. ایالات متحده برای دستیابی بهتر و راحت‌تر به منافع سابق و همیشگی خود در منطقه و در نتیجه در عرصه جهانی، از هلال شیعی به مثابه یک ابزار استفاده کرده و می‌کند.

درباره هدف عربستان سعودی از مطرح کردن طرح تهدید هلال شیعی، به نظر می‌رسد مقابله با فشارهای امریکا برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی داخلی، دلیل اصلی تبلیغات حول خطرهای طرح تهدید هلال شیعی باشد. عربستان با دستمایه قرار دادن این استراتژی و نیز با دخالت در امور داخلی عراق و تشدید منازعات و درگیری‌های داخلی در این کشور - بنا به اعتراف مقامات امریکایی - توانسته است امریکا را در منجلاب عراق، بیش از پیش فرو ببرد و با این حربه، از فشارهای خردکننده از سوی امریکا در روزهای اولیه پس حوادث ۱۱ سپتامبر، مبنی بر لزوم انجام اصلاحات بکاهد.

منابع

الف. منابع فارسی

۱. آمریکا نگاهی دیگر؛ شماره ۹۸، سال سوم، ۱۳۸۲/۲/۱۱.
۲. ابراهیمی، شهروز، «عربستان و سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳، س ۷، پاییز ۱۳۸۳.
۳. العنانی، خلیل؛ «سودی که اسرائیل در بازسازی عراق می‌برد»؛ ترجمه سعید آقاعلیخانی؛ تابان، ش ۶۷.
۴. پوراحمدی، حسین؛ اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یکجانبه‌گرایی افول؛ تهران: مرکز پژوهش‌های علمی مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۶.
۵. پوراحمدی، حسین؛ اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تهاجم آمریکا به عراق»، فصلنامه راهبرد دفاعی، ش ۳، س ۲، بهار ۱۳۸۳.
۶. تکیه، ری؛ «درک بحران ایران»، ژانویه ۲۰۰۷، در <http://www.gozaar.org>.
۷. جمالی، جمال، «هلال شیعی و هژمونی آمریکا»؛ فصلنامه شیعه‌شناسی، ش ۲۰، زمستان ۱۳۸۶.
۸. چاولیا، سریرم؛ «نگاه غربی به تحركات شیعه در جهان اسلام: رهبران سنی و واقع‌گرایی شیعه»؛ ترجمه کیانوش کیا کجوری، باشگاه اندیشه، ۱۳۸۶/۰۷/۱۰.
۹. خبرگزاری فارس، ۲۷ آبان ۱۳۸۷.
۱۰. دهشیری، محمدرضا؛ «بررسی مقایسه‌ای راهبرد امنیتی ایالات متحده و اتحادیه اروپایی در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر»؛ فصلنامه سیاست دفاعی، ش ۴۸، س ۱۲، پاییز ۱۳۸۳.
۱۱. دیکی، کریستوفر؛ «۱۱ سپتامبر و دولتمردان ریاض»؛ ترجمه مسعود سلیمی؛ روزنامه ابرار، ۱۳۸۲/۶/۱۳.
۱۲. روزنامه جمهوری اسلامی؛ «اهداف واشنگتن از معرفی ایران به عنوان خطر»؛ ۱۳۸۶/۵/۱۰.
۱۳. سادوسکی، یحیی؛ «لوموند، ۴ آوریل ۲۰۰۳»؛ هفته‌نامه سیاسی پژوهشی آمریکا نگاهی دیگر، ۱۳۸۳/۱/۱۸، ص ۱۸.

۱۴. سایت خبری تحلیلی بازتاب، ۱۳۸۸/۲/۱۵.
۱۵. سرکیس، نیکلاس؛ «دوران پس از نفت آغاز شده است»؛ لوموند دیپلماتیک، می ۲۰۰۶.
۱۶. سریع القلم، محمود؛ «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی، ج ۱۳، ۱۳۸۳.
۱۷. سعیدنزاد، حمیدرضا؛ «ریشه‌های افراط‌گرایی در سیاست خارجی جورج دبلیو بوش»؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل‌شناسی - امریکاشناسی، س ۶، ش ۲، بهار ۱۳۸۴.
۱۸. سلیمانی پورلک، بهنام، «آمریکا و عربستان بعد از ۱۱ سپتامبر»؛ روزنامه آفتاب یزد، ۱۳۸۰/۱۲/۸.
۱۹. سیف، مراد؛ «تحلیل جایگاه نفت در تهاجم به عراق»؛ فصلنامه سیاست دفاعی، ش ۴۳، پاییز ۱۳۸۲.
۲۰. صفی، محمد؛ ژئوپلیتیک فرهنگی و مسئله امنیت ملی ایران؛ تهران: شمس، ۱۳۸۰.
۲۱. ظریف، محمد؛ ایستا، خبرگزاری دانشجویان ایران، ۱۳۸۵/۰۷/۲۷.
۲۲. عسکری، سهراب؛ «نقش و جایگاه منطقه خلیج فارس و خاورمیانه در ژئوپلیتیک انرژی»؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۹-۲۱۰، بهمن و اسفند ۱۳۸۳.
۲۳. غلامی، فتاح؛ «هلال شیعی در محاق»، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۶/۴/۴.
۲۴. کرمی، ناصر؛ «ایران، سوریه و حزب‌الله»، جولای ۲۰۰۶، در: <http://jomhouri.com/a/03art/005862.php>
۲۵. لوکاس، استیون؛ قدرت؛ ترجمه فرهنگ رجایی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۲۶. مشهدی رجبی، مونا (الف)؛ «تغییر دیدگاه آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس با نفت»؛ سایت ایران دیپلماسی.
۲۷. «تئولبرال‌ها، نومحافظه‌کاران و خاورمیانه»؛ ماهنامه برداشت اول، ش ۱۰، س ۲، شهریور ۱۳۸۲، ص ۵۲.
۲۸. «نفت اسرائیل، دلایل جنگ امریکا علیه عراق»، آمریکا نگاهی دیگر؛ شماره ۵۷، اول آذر، ۱۳۸۱.

۲۹. «نقش دول سنی‌مذهب متحد امریکا در فشار به ایران در منطقه»؛ توفان، ش ۸۴، اسفند ۱۳۸۵.

۳۰. هرش، سیمور؛ «تغییر جهت؟»؛ واحد مرکزی خبر، ۱۳۸۵/۱۲/۲۶.

۳۱. هویدی، فهمی؛ «هلال شیعی و ستاره داوود»؛ ترجمه فرزانه شهیدی؛ باشگاه اندیشه، ۱۳۸۵/۰۷/۲۶.

ب. منابع لاتین

32. Ahrari, Ehsan (2006) *The Real Challenge from the Shia Crescent*, July 25, at, www.antiwar.com/article.php?articleid=9398 - 40k.
33. Ajami, Foad (2006), "The Emerging Shia Crescent; Implication for U.S. Policy in the Middle East", June 5, Third Panel, *Council on Foreign Relations*, New York, NY.
34. Al Jazeera News (2006), 12 April, at, <http://english.aljazeera.net>.
35. Asharq al-Awsat (2005), November 29, at, www.ashargalawasat.com.
36. British Statistical Review of World Energy, 2004.
37. Bronson, Rachel (2005), *Where Cresit is Due: The Provenance of Middle East Reform*, The National Interest, Summer Buchta, "Iranische schia", idem, "Who Rules Iran?" in, --Terhalle, Maximilian (2007), "Are the shia Rising?" *Middle East Policy*, XIV, 2, Summer.
38. Cook, Steven (2006), "The Emerging Shia Crescent, Symposium: Implication for U.S. Policy in the Middle East", June 5, Second Panel, *Council on Foreign Relations*, New York, NY.
39. Ehteshami, A. and Mahjoob Zweiri (2007), *Iran and the Rise of Its Neoconservatives* (London: T13. Tauris).
40. Ehteshami, Anoushirvan (2004), "The Iran's International Posture After the Fall of Baghdad", *Middle East Journal*, Washington, vol. 58, No. 2. pp: 179-195.

41. Gause, F. Gregory (2007), *Saudi Arabia, Iraq, Iran, The Regional Power Balance, and the Sectarian Question*, Strategic Insights, volume, VI, Issue 2, March.
42. Glazov, Jamie (2003), "Symposium: The Future of U.S. Saudi Relations", *Front Page Magazine*, July 11.
43. Indyk S.Martin & Tamara Coffman Wittes (2007), *Back to Balancing in the Middle East, A New Strategy for Constructive Engagement* Opportunity 08, a Projects of The Brookings Institution. at. www.brookings.edu.
44. Kemp, Geoffrey (2005), *Iran and Iraq: The Shia Connection, Soft Power and the Nuclear Factor*, United States Institute of Peace, at, <http://www.usip.org/pubs/specialreports/sr156.html>, November.
45. Nasr, Vali (2006), "The Emerging Shia Crescent; Implication for U.S. Policy in the Middle East", June 5, Third Panel, *Council on Foreign Relations*, New York, NY.
46. Nasr, Vali (2006), *The Shia Revival: How Conflicts within Islam will Shape the Future*, (New York: w. w. Norton & Company).
47. Nasr, Vali and Ray Takeyh (2008), "The Costs of Containing Iran: Washington's Misguided New Middle East Policy", *Foreign Affairs*, 87, 1, January / February.
48. Reuters, *No Change in Saudi Cabinet*, 23 March, 2007.
49. Saad-Ghorayeb, Amal, (2007), "Questioning The Shia Crescent", at, <http://weekly.ahram.org.eg/2007/841/op/22.html>.
50. Sadjadpour, Karim, at, Cole, Juan (2005), "A Shia Crescent: What Fallout for the United States?", *Middle East Policy*, Vol XIII, No. 4, Winter.
51. Sicheyman, Harvey (2007), "Annapolis: Three-Ring Diplomacy", *Foreign Policy Research Institute*, December.

52. Suskind, Ron (2004), *The Price of Loyalty: George Bush, The White House, and rhe*, C Education of Paul O'Neill, New York: Simon and Schuster.
53. Takeyh, Ray (2006), *Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic* (New York: Times Book).
54. Terhalle, Maximilian (2007), "Are the Shia Rising?", *Middle East Policy*, XIV, 2, Summer.
55. *The Emerging Shia Crescent; Implication for U.S. Policy in the Middle East*, June 5, 2006, Third Panel, Council on foreign Relations, New York, NY.
56. *The New York Times*, 7 November 2008.
57. Walker, Martin (2006), "The Revenge of the Shia", *Wilson Quarterly*, Autumn.
58. Wright, Robin (2006), "Royal Intrigue, Unpaid Bills Preceded Saud: Ambassador's Evit", *Washington Post*, December 23.
59. Yamani, Mai (2004), "Empty Promise, Arrested make Mockery of Saad: Reform Talk", *International Herald Tribune*, March 23.

ج. منابع اینترنتی

60. <http://english.aljazeera.net>.
61. <http://menber-alhewar.com>.
62. <http://tabnak.ir/pages/?cid=12059>.
63. <http://tabnak.ir/pages/?cid=17246>.
64. <http://tabnak.ir/pages/?cid=9824>.
65. <http://www.asriran.com/pages/?cid=52145>.
66. <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyid=12349890>.
67. www.antiwar.com/article.php?articleid=9398 - 40k
68. www.asriran.com/Fa/pages/?cid=52149.